

# به پیش!

سعشبه ۲۹ مرداد ۱۳۸۶، ۱۹ اوت ۲۰۰۸

شماره ۳۱

اتحاد سوسیالیستی کارگری

## شوک اقتصادی و پیامدهای اجتماعی اطلاعیه برگزاری ششمین کنفرانس اتحاد سوسیالیستی کارگری

احمد شقاقی  
مرداد ۸۷

حمید قربانی  
مرداد ۱۳۸۷

سحرگاه روز یکشنبه ۶ مرداد، ماشین انسانکش رژیم ضد انسانی جمهوری اسلامی سرمایه، در زندان اوین به کار افتاد و باز هم فاجعه افرید. در این روز مزدوران سرمایه جان ۳۰ انسان را با به داراویختن آنها گرفتند. قاضی مرتضوی یکی از هارترین قاضی‌های بیدادگاههای جمهوری اسلامی این کشتار را در جهت ایجاد یک جامعه اسلامی توصیف کرد. او جرم این قربانیان جامعه اسلامی سرمایه را ورود و صدور و پخش مواد مخدر و... اعلام نمود. اما کیست که در آن جامعه زندگی کند و نداند که واردکننده گان، تولید کننده و توزیع کننده گان اصلی مواد مخدر خود جانیان حاکم بر جامعه

بقیه در صفحه ۴

ششمین کنفرانس اتحاد سوسیالیستی کارگری طی ۴ روز از ۵ تا ۸ آگوست ۲۰۰۸ برگزار شد. مبحث محوری این کنفرانس موقعیت عمومی سوسیالیسم کارگری ایران بود. در پرتوی این موضوع، اوضاع جنبش کارگری و موانع تشکلیابی توده ای طبقاتی کارگری، همبستگی با جنبش کارگری ایران در خارج کشور و موانع رشد و گسترش آن، و موقعیت جنبش دانشجویی و تحولات اخیر آن به تفصیل مورد بحث و بررسی قرار گرفت.

بنا به ارزیابی کنفرانس، تحولات عینی در جنبش های اجتماعی، بویژه در جنبش کارگری و اخیرا در جنبش دانشجویی، موجب تشدید قطب بندی در اپوزیسیون چپ ایران شده است. شکل گیری و تبلور یک قطب جدید سوسیالیسم کارگری ویژگی دوران حاضر است. کنفرانس ششم تکالیف و اولویت های تشکیلات اتحاد سوسیالیستی کارگری را برای دوره حاضر تماما با هدف فراسازمانی خدمت به تعیین بخشیدن، تحکیم همدلی، و تثبیت هویت اجتماعی مشترک گرایش سوسیالیسم کارگری تعیین نمود.

از دیگر موضوعات مورد بحث در کنفرانس ششم، رابطه با حزب کمونیست ایران بود. همچنین

بقیه در صفحه ۴

طی سالهای بعد از انقلاب جامعه ما بارها شاهد رشد تورم، افزایش قیمتها و در نهایت رشد تضادهای طبقاتی بوده است. در جریان جنگ هشت ساله، در دوره به اصطلاح باز سازی پس از جنگ، در جریان رشد قیمت سوخت و تورم های سالانه و... شاهد بودیم که چگونه فقر در جامعه گسترش یافت و بسیاری از کارگران و مردم فقیر تر شدند. در ادامه این روند و سیاست اقتصادی بین المللی نئولیبرالیسم که از طریق صندوق بین المللی پول، بانک جهانی، سازمان تجارت جهانی و... پیش می رود، تعرض به سطح معیشت کارگران و مردم در دستور کار قرار گرفته و رشد قیمت کالاهای اساسی شتاب گرفته است. خصوصی سازی و به موازات آن تبدیل نمودن کارگران به کارگرانی روز مزد و ساعتی بدون هیچ پوشش حمایتی از جمله تغییرات ساختاری سرمایه داری جهانی است که بیش از پیش کارگران و مردم را تحت فشار قرار می دهد تا فوق سودهای نجومی به جیب اربابان جهان سرازیر گردد. نرخ بیکاری چنان ابعادی یافته که حتی اقتصاددانان بورژوازی نیز بارها هشدار داده اند. در چند ماه گذشته قیمت های جهانی گندم، برنج و سوخت، باعث شده تا زندگی همه مردم دنیا - بجز بالاستی های جامعه -

بقیه در صفحه ۲

### نعل وارونه حکمتیست ها

صفحه آخر

### تنها معیار و محک

صفحه ۵

### نماز جمعه؛ ضیافت مسلح و

پرهزینه

صفحه ۷

**پیش بسوی ایجاد تشکلهای کارگری به نیروی خود کارگران!**

## شوک اقتصادی و ...

تحت تاثیر قرار گیرد و شکاف بین دو قطبی جامعه افزایش یافت. این مسئله حتی در کشورهای امپریالیستی و پیشرفته صنعتی نیز خود را نشان داد و در کشورهای "جهان سوم" فقر و سیاه روزی بیشتری بهمراه آورد.

در ایران نیز طی چند سال گذشته، در جریان تغییرات ساختاری، تهاجم همه جانبه ای به سطح زندگی کارگران صورت گرفت و با رشد تورم و بالا رفتن قیمت‌ها اکثریت جامعه به سمت فقیر تر شدن سوق داده شدند و تعداد افراد زیر خط فقر مطلق از چهارده میلیون نفر گذشت. امید به آینده در چشم انداز مردم و بخصوص جوانان در هاله ای از مه ناپدید شده و بیشتر گذران امور روزانه و پس رونده به امری عادی در بین مردم تبدیل شده است. اما سرمایه داری شکم سیر شونده ای ندارد و در چند ماه گذشته رشد تورم باز هم شتاب گرفت و ایران را از بین ۱۷۰ کشور جهان در مقام چهارم به لحاظ رتبه رشد تورم، پس از زیمبابوه، گینه و اریتره قرار داد. یعنی پس از چهار کشوری که شدیداً فقیر هستند و درگیر درگیری های داخلی و سیاسی و بحران آب و ... هستند قرار داد. تعداد کارخانه های ورشکسته و بحرانی در ایران افزایش یافته و بیکار سازی و اخراجهای دست جمعی گسترش یافته است. قیمت بنزین، مواد غذایی و مسکن تاثیر منفی زیادی بر زندگی مردم داشته و ضربه سختی بر اندام اکثریت جامعه وارد آورده است.

اما همه تغییرات ساختاری که در چند سال گذشته و حتی در چند ماه گذشته در ایران انجام شده است در مقایسه با آنچه که قرار است در آینده نزدیک به وقوع بپیوندد کوچک به نظر می آید. برنامه اقتصادی که توسط رئیس جمهور اعلام شده و در واقع در راستا و در ادامه

تغییرات ساختاری جهانی قرار است انجام شود ظاهراً تفاوتی با آنچه تا به حال بوقوع پیوسته است، ندارد. اما آنچه این شرایط را با تغییرات ساختاری ضد مردمی گذشته تا حدودی متمایز می نماید، رشد تورم و بالا رفتن قیمت‌ها در مدت زمان کوتاهی است. "طرح نوین اقتصادی"، طرح حذف سوبسیدها بویژه در مورد انرژی هاست. با اجرایی شدن این طرح قیمت برق، گاز و گازوییل چند برابر افزایش می یابد و در نتیجه قیمت‌های دیگر تابع حمل و نقل که شامل اکثر کالا ها می گردد شدیداً افزایش خواهند یافت و پس از آن حذف همه سوبسیدها در دستور کار قرار دارد. رشد قیمت‌ها و افزایش تورم در شرایط کنونی که یک دوره بحرانی را طی نمودیم باعث ایجاد یک شوک اقتصادی به جامعه خواهد شد. میلیونها نفر دیگر به زیر خط فقر مطلق رانده خواهند شد و میلیونها نفر نیز فقیر تر می گردند. بسیاری از "مردم بینابینی" زیر پایشان خالی خواهد شد و در ورطه فقر و تنگ دستی غوطه خواهند خورد. طرح جدید دولت که یک کلاه برداری آشکار است تا با پرداخت بخش کوچکی از سوبسیدها بطور مستقیم به مردم بخش بزرگی از دست رنجشان را به جیب بزنند، شدیداً جامعه و بخصوص طبقه کارگر را تحت فشار قرار خواهد داد.

پر واضح است که همه اینها نتیجه ای جز تشدید تضاد کار و سرمایه در بر ندارد، اما رشد تضاد طبقاتی در موقعیتهای متفاوت نتایج متفاوتی ببار می آورند که ضروری است آنرا در جامعه ی ایران و در این مقطع ارزیابی نماییم. در چند سال گذشته به موازات رشد تضاد طبقاتی کار و سرمایه، شاهد رشد جنبش کارگری نیز بوده ایم. اما این مبارزات همانطور که می دانیم، دارای ویژگی های خاصی است. مبارزات در کارخانه های بحران زده و یا تعطیل شده، کفه اصلی مبارزه طبقه کارگر بوده اند. البته مبارزات دیگری نیز در جریان

## به پیش!

بوده اند که خود در دو راستای متفاوت پیش رفتند. از یکسو مبارزات دیگر کارگران مثلاً برای افزایش دستمزد و برای دیگر مطالبات اقتصادی که در جریان بوده است. این مبارزات عموماً خفیفتر و کمرنگر جریان داشته و کارگران "آب باریکه" زندگیشان را در این موقعیت کمتر به مخاطره می اندازند. از سوی دیگر حرکات انفجاری و مقطعی بوده، که مردم و کارگران به عنوان واکنشی بروز داده اند. مثل آتش زدن پمپ بنزینها در مقطع افزایش قیمت‌ها. و یا در سالهای گذشته اعتراضات در شهرهای اراک، مشهد، قزوین، اسلام آباد و ... روی داد. در همه این موارد، یک جرعه باعث شعله ور شدن خشم مردم و کارگران شد و البته به همان سرعتی که شعله ور شدند، چون بدون هیچ برنامه ریزی و سازماندهی بودند خاموش گردیدند. در واقع اینها شورشهای مقطعی و خیابانی بودند که به هر شکل جزئی از مبارزه و بر آمد جنبش کارگری و مردم تحت فشار محسوب می گردند. آنچه در همه این مبارزات مشهود بوده فقدان تشکل و سازماندهی است. هر چند، در چند سال گذشته تحولاتی چه در سطح فعالین کارگری (مثل ایجاد کمیته های کارگری) و چه در سطح کارگران (مثل سندیکای کارگران شرکت واحد و یا هیئت بازگشایی سندیکای کارگران نیشکر هفت تپه) صورت گرفته، اما با وجود استبداد حاکم و قدر قدرتی آن، نتوانسته در طبقه کارگر و در میان مردم، نفوذی داشته باشد. در واقع رشد مبارزه طبقاتی به مدارجی نرسیده که بتواند این مانع را بطور نسبی هم کنار بزند و تشکلهای توده ای کارگری شکل بگیرند. این واقعیت که بیان فشرده مساوی نبودن توازن قوا و تدافعی بودن آن از طرف طبقه کارگر در مقابل دشمن را ثابت می نماید و در وضعیت فعلی همچنان به قوت خود پا بر جاست. در همین راستا باید شرایط آینده نزدیک را در جریان

**به پیش!** زیر نظر شورای نویسندگان و ویراستاران منتشر میشود. مسئولیت هر مطلب درج شده بر عهده نویسنده آن است. نظرات جمعی شورا در سرمقاله یا مقالاتی با امضای **به پیش!** منعکس میگردد. شورا در رد یا پذیرش و نیز در کوتاه کردن و ویرایش هر نوشته رسیده آزاد است و تصمیمات خود را به اطلاع فرستنده آن میرساند.

Postfach 940166  
60459 Frankfurt  
Germany

bebish@hotmail.fr

# به پیش!

اجرای "طرح نوین اقتصادی" را بررسی نمود.

قبل از این کار بد نیست نگاهی به مبارزات کارگران، در چند نقطه جهان، در چند ماه اخیر داشته باشیم. کارگران مصر در یک اعتصاب بزرگ و تظاهرات خیابانی به افزایش قیمت‌ها اعتراض نمودند. این اعتراض گسترده توسط اتحادیه‌های کارگری سازماندهی شده بود، که با سرکوب گسترده‌ای نیز مواجه گردید. در جریان سرکوبها عده زیادی بازداشت و چند نفر نیز کشته شدند.

کارگران آفریقای جنوبی در سه استان در اعتراض به افزایش قیمت‌ها اعتصاب نمودند و اعلام کردند، چنانچه این روند ادامه یابد، در هر ۹ استان این کشور اعتصابات گسترده‌ای انجام خواهند داد. این اعتصابات نیز توسط اتحادیه‌های کارگری آفریقای جنوبی سازماندهی شده بود. اعتراضات گسترده کارگران در دو کشور مصر و آفریقای جنوبی باعث شد تا سدی در مقابل دولت سرمایه داران آن کشورها بوجود بیاید و فعلا روند افزایش قیمت‌ها متوقف گردد. اما در بسیاری دیگر از نقاط دنیا این اعتراضات تا این حد گسترده انجام نگرفت و نتوانست سد و مانعی در راه پیشروی سرمایه داری ایجاد نماید. جامعه ما و طبقه کارگر ایران، بر سر این دو راهی قرار خواهد گرفت، آیا ممکن است در مقابل تهاجم گسترده‌ای که پیش رو است ایستادگی نمود؟

ضعف طبقه کارگر در ایران همچنان عدم تشکل و سازماندهی است و به درستی فعالین کارگری این امر مهم را در سر لوحه و وظائف خود قرار داده اند تا به کارگران کمک نمایند تا تشکلهای خود را به نیروی خود ایجاد نمایند. اما می دانیم که در دنیای واقعی و بی رحم سرمایه داری هر خواستنی توانستن نیست و طبقه کارگر قادر نیست به سرعت و اراده گرایانه به این امر مهم دست یابد. در نتیجه در زمان شوک اقتصادی که به جامعه وارد می شود طبقه کارگر همانند کارگران متشکل مصر و آفریقای جنوبی، قادر به مقابله سازماندهی شده نیست. از طرف دیگر نقطه قوت جنبش کارگری ایران این است که با وجود فقدان سازماندهی پتانسیلهای مبارزاتی و اعتراضی زیادی در خود دارد. مردم و جامعه کارگری ایران بیش از بسیاری از کشورهای دیگر سیاسی

هستند و زمینه برای اعتراضات خود بخودی زیاد است. پر واضح است که در مقابل و از هم اکنون، دستگاه سرکوب خود را برای روزهای بحرانی آماده می نماید و شمشیر دامکلسش را بر بالای سر جامعه نگهداشته است. دولت با تصویب قوانین جدید، از هم اکنون به پیشواز مبارزات و اعتراضات رفته است. تعریف جرم سیاسی از سوی دستگاه قضایی و بررسی لایحه وبلاگ نویسان بر انداز که برای آنها اعدام را پیشنهاد داده است بیانگر این واقعیتند. از سوی دیگر افزایش پیگردها و بازداشت‌های فعالین کارگری و دیگر فعالین اجتماعی، گارد حمله جدید دولت سرمایه داران است.

اما بر اساس این پازل تغییر ساختاری که در حال اتمام است و شوک اقتصادی که به جامعه وارد خواهد کرد، ما فعالین کارگری چه می توانیم بکنیم و حتی چه نباید انجام دهیم؟! واقعگرایی و متناسب با آن اتخاذ تاکتیکهای مناسب، مهمترین راه برای پیشروی و حتی عقب نشینی است. اگر ما از شرایط تحلیل مشخص و عینی نداشته باشیم و در هر گام به درستی تشخیص ندهیم که باید عقب نشینی یا تعرض نمود و حتی چنانچه راههای صحیح تهاجم و عقب نشینی را نیابیم، بهای زیادی پرداخت خواهیم کرد، چرا که موقعیت جنبش کارگری و بویژه فعالین کارگری هنوز شکننده و ضربه پذیر است. از هم اکنون تلفیق دقیقتر از کار مخفی و علنی را باید با اجرا گذاشت. هر تشکل کارگری نه فقط بر مبنای شرایط حال بلکه در راستای موجهایی از سرکوب و یا رشد اعتراضات باید آمادگی داشته باشد. بنا بر این ضمن استفاده از ظرفیتهای علنی خود باید دقیقاً و سیستماتیک تر باید مخفی کاری را بکار ببندند تا با تغییر شرایط در هر یک از موجهای ایجاد شده قادر باشند خود را با آن تطبیق داده و از فعالین خود محافظت نمایند. هر گونه حرکات ماجراجویانه به آنها لطمه خواهد زد. طی یک سال گذشته حرکات ماجراجویانه دانشجویان آزادی خواه و برابری طلب در مقطع ۱۳ آذر که به هر قیمتی می خواستند مراسمشان را برگزار کنند و بل عکس کارگرانی که در اول ماه مه با توجه به شرایط سرکوب و محاسبه توازن قوا از اقدام ماجراجویانه پرهیز نمودند، تجربیات بزرگی است که باید از آنها درس گرفت. باید مبارزه را امری دراز مدت و عینی و جدال واقعی بین دو

نیروی متخاصم دید، که بطور دائم و در هر لحظه و مقطع باید بر آوردی از نیروها و موقعیتهایشان بدست دهیم. بر این مبنای قادر خواهیم شد تا با کمترین هزینه بیشترین فعالیت را انجام دهیم و جنبش کارگری را برای پیشروی یاری نماییم.

\*\*\*

بقیه از صفحه ۷

## نماز جمعه ؛ ضیافت مسلح و پرهزینه

مخارج آنان نیز برای هر دولت بورژوازی کمرشکن و خود منشاء تشدید انواع بحران های اقتصادی است که در نهایت باید با تحمیل فلاکت بیش از پیش به کارگران بر آن فائق آیند. تداوم پیشروی طبقه کارگر ایران در امر تشکل صنفی و سیاسی خود با کمترین هزینه ممکنه بساط این نمایشات خونین و مسخره را بر خواهد چید.

زیر نویس

۱) پیروز دوانی یکی از قربانیان قتل های زنجیره ایست. اما شایعات متنوع بر له و علیه او اظهار نظر در مورد نامبرده را با دشواری روبرو می کند. از طرفی بعضی نوشته های او در ایران عبور از خط قرمز رژیم است و از طرف دیگر جریاناتی مثل راه کارگر وی را کارگزار اطلاعات رژیم معرفی کرده اند.\*

از سایت

اتحاد سوسیالیستی کارگری

دیدن کنید

www.wsu-iran.org

آدرس تماس مستقیم

با

اتحاد سوسیالیستی کارگری

wsu@home.se

## باز هم اعدام، باز هم فاجعه

ایرانند.

چندی قبل نیز شاهرودی جنایتکار رئیس قوه بی آبرو و حیثیت قضائیه اعلام کرده بود که دست بریدن، چشم در آوردن و شتم و ضرب متهمان به دزدی و اخلاف عمومی و باصطلاح ارادل و اوباش در ملاعام بهترین وسیله تزکیه نفس جامعه اسلامی می باشد. البته این کار بدست دم کلفت حکومت جهل و جنایت سرمایه، برخس سوار کردن و گرداندن مجرم با سر نیمه تراشیده و افتابیه به گردن را درکنار مجازاتهای جنایتکارانه، برای تأثیر بیشتر بر روی مردم از روشهای معصومین پسندانه بر شمرده بود.

ما اخباری که قبل و بعد از این کشتار دسته جمعی اعلام شد، علل اعدام ها را طوری دیگر اعلام می کنند. برطبق گزارش خبر نامه شیرازو از قول یکی از بیدادسراهای تهران، "این افراد از جمله کسانی هستند که سال گذشته به جیره بندی بنزین اعتراض کردند و به دلیل آتش زدن چند پمپ بنزین و به جرم تخریب اموال عمومی بازداشت شدند، اما اکنون به عنوان ارادل و اوباش و قاچاقچی پای چوبه دارمیروند..." دیگر اینکه یکی از وکلای بنام محمد مصفائی که وکالت پرونده متهمان و مجرمان نوجوان را بعهده دارد، می گوید: **"آنگونه که من خبردار شده‌ام، اینها افراد خاصی هستند و عنوان اشرار را به آنها داده‌اند. تاریخ اعدام این سی نفر هم به روال عادی نیست. معمولاً چهارشنبه آخر هر ماه، دادرسی جنایی تهران اعدام‌ها را اجرا می‌کند، اما اینها قرار است روز یکشنبه اعدام شوند. اینها کسانی هستند که یا در دادگاه‌های انقلاب محاکمه شده‌اند یا در دادگاه‌های ویژه جرایم خاص."** \* ۱

آری جمهوری اسلامی سرمایه و سرمایه داران با دست بدست کردن اسناد مالکیت کارخانجات، تعدیل نیرو، بستن کارخانه ها، اخراج کارگران و ایجاد میلیون ها بیکار، نپرداختن حتی دستمزدهای ناچیزیکه کارگران برایش رنج کشیده اند

## اطلاعیه برگزاری ششمین کنفرانس اتحاد سوسیالیستی کارگری

در این کنفرانس یک سمینار جانبی درباره جنبش زنان و کمپین یک میلیون امضا برگزار شد. تفصیل موضوعات مورد بحث به تدریج و به شیوه های دیگری به اطلاع عموم خواهد رسید. کنفرانس با انتخاب هیأت دائمی کمیته اجرایی به کار خود پایان داد.

### هیأت دائمی کمیته اجرایی اتحاد سوسیالیستی کارگری

۱۵ اوت ۲۰۰۸

\*\*\*

## نعل وارونه ی حکمتیست ها

۴. خوب به یاد دارم که رفیق نادر بهنام در واکنش به انتقاد من به آن بخش از "برنامه" که موضع مشخصی درباره‌ی "چین" مطرح نمی کرد، آچمز شد و مثل همیشه شانه‌های‌اش را بالا انداخت، که یعنی موضوع چندان مهم نیست. می خواهم بگویم که حتا در آن دوران "مارکس زمانه" نیز از ارایه ی تحلیل دقیق پیرامون حقوق، روابط و سیاست بین الملل عاجز بود.

۵. کوروش مدرسی به اندازه ی منصور حکمت نیز منصف و واقع بین نیست. اگر بود لااقل به نقش رفقا ایرج آذرین و رضا مقدم در ماجرای شکل بندی کمونیسم رادیکال و چپ ایران معاصر اذعان می کرد و به جای لجن پراکنی به هم رزمان سابق، شرم را در ادبیات سیاسی خود می گنجاند. به درک که حکمتیست ها به اخلاق سیاسی و ای بسا سیاست اخلاقی قرن هجدهمی روسو و لاک و منتسکیو اعتقاد ندارند. اما شرم هم گاهی اوقات چیز بدی نیست.\*

و با ایجاد باندهای مافیائی وارد و توزیع کننده اجناس و در نتیجه گران نمودن مایحتاج اولیه زندگی مردم رنج دیده، هر روز بر تعداد بی چیزان و فقرای جامعه می افزایند. از طرف دیگر با بر پا نمودن چوبه های دارو تبدیل آنها به صحنه های نمایشی بوسیله دستگاههای ارتباط جمعی اشان، می خواهند که از مبارزه به جان آمدگان و اعتراض و تعرضشان جلوگیری نمایند. این اعدام ها بیش از هر چیز دیگری علت سیاسی دارند و آن هم ایجاد رعب و وحشت بیشتر در جامعه می باشد. این نوکران سرمایه بدین وسیله، ادمکشی خود را دارند به رخ کارگران و زحمتکشان جامعه می کشند و به جای جواب دادن به خواست های انسانی مردم رنج دیده، زنده بودن خود را با برپائی چوبه های دار، دست و پا بریدن و چشم در آوردن نشان میدهند.

این که تا چه زمانی این وحشیگری و انسان کشی ادامه خواهد داشت، بیش از هر چیز دیگر به متحد و متشکل شدن کارگران و دیگر اقشار زحمتکش و تحت فشار مردم و جمع شدن به گرد طبقه کارگر، بستگی دارد و نه چیز دیگری! فقط با چنین سیاست و استراتژی است که میشود رژیم را عقب راند و با سرنگونی اش بدین بربریت پایان داد. زیرا کارگران هستند که هم خواهان یک جامعه انسانی اند که در آن از نداری، بیکاری، فحشا و بیخانمانی خبری نیست، و جرم و جنایت که زاده جامعه طبقاتی و بویژه سرمایه داری هستند پایان می یابد و به طریق اولی دیگر دلیل و بهانه ای برای زندان، شکنجه و اعدام نیست؛ هم اینکه توسط نقش شان در تولید و توزیع نعم مادی جامعه، توان سرنگونی سیاسی اقتصادی نظام سرمایه را دارند و می توانند در مرحله اول رژیم منحوس و پوسیده اسلامی، رژیم شکنجه و اعدام های هر روزه، رژیم قتل عام های زندانیان سیاسی دهه شصت که در آنها بالغ بر صد هزار انسان کمونیست، سوسیالیست و مترقی و ازادخواه کشتار شدند را جاروب کرده و به زباله دانی تاریخ بپسارند. به امید آن روز.

\* ۱ وبلاگ و بگردی

**"خانه کارگر" و "شوراهای اسلامی" منحل باید گردند!**

## تنها معیار و محک!

مینا فرخنده  
17.07.2008

تنها معیار و ترازویی که می توان با آن همه چیز را ارزش گذاری کرد، اساسش بر زحمت انسانی بوده و کار، تنها با استفاده از این وزنه و ترازو بوده که خود من تا بحال هیچ کار ناشرافتمندانه ای مرتکب نشده ام. تنها زحمت و کار انسانی است که باقی می ماند و می آفریند، کار است که آینده را می آفریند. با این وجود چه معیاری می تواند با قدرت تر از کار و زحمت انسانی و معیار ارزش گذاری باشد! کاری که فروشنده اش طبقه کارگر است و با تمام این تفصیلات چه نیروی به غیر از همت و قدرت متشکل کارگران و زحمت کشان است که می تواند جامعه را از شر سرمایه داری و جمهوری اسلامی برهاند.

چند وقتی است که همه ما شاهد موج فحاشی هایی که نصیب سوسیالیست کارگری می شود هستیم، آخرین فحش نامه ای که خواندم تحت نام "ننوتوده ای ها در آخر راه حزب توده" بود که راستش به جای اینکه من را متأسف یا عصبی کند، با خواندن متن آن "بلاغت نامه" قهقهه خنده ام آنچنان بلند شد که همه حاضران در اتاق را متعجب کرد. نمی توانستم باور کنم که کمیته رهبری یک جریان، بتواند آنقدر نا بخردانه یک همچین سخنان ناروا و زشت را به هم بیافد.

"اینها با این توجیهات عملاً کارگر و کمونیست را به دنبالچه جریانات بورژوازی تبدیل میکنند و کت بسته تحویل جمهوری اسلامی میدهند. تنوریهای ننوتوده ایستی ایرج آذرین قرار است توجیه گر پاسیفیسم عربیان و هیچ کاری نکردن و غیبت سیاسی دو دهه اخیر حیات سیاسی خود و گروه "سوسیالیستش" باشد. این بهای زیادی است که طبقه کارگر ایران باید پرداخت کند."

"آنچه در این میان نگران کننده است همسویی و همراهی رهبری کومه له و یا بخشی از رهبری و صفوف این سازمان با این گروه منحط و از جمله همسویی با اقدام زشت سیاسی و پلیسی اخیر آنها علیه دانشجویان آزادیخواه و

برابری طلب است."

با این جملات اینها نه تنها به نیروهای انقلابی، بلکه با زیر سوال بردن فهم و شعور همه کمونیست ها و کارگران آگاه، به همگی توهین می کنند. انگار که آنقدر عرصه را بر خود تنگ می بینند که هر طور شده می خواهند خود را پشت جریان ها پنهان کنند، و نمی توانند بفهمند که چه می گویند و چه می کنند. انگار که در حال غرق شدن هستند و دست می اندازند به گرداب که حکم مرگشان را سریع تر و قاطعانه تر به اجرا در بیاورند. ملتفت نیستند که با این فحاشی ها تنها سریع تر تحت فشار طوفان پرتلاطم جنبش های اجتماعی در می غلتند و سریع تر نیست و نابود می شوند.

آخربلاغت هم حدی دارد و مایه شگفتی است که اینها چقدر در توهم هستند که به خود اجازه فحاشی به همه را می دهند، آخر سر هم لابد از همان کمونیست ها، نیروهای آگاه، جنبش دانشجویی و کارگری بخاطر این فحاشی ها توقع سپاس گزاری دارند و فکر می کنند که به گردن همه حق دارند و همه هم می بایست از این ناجیان خیرخواه پیروی کنند.

شما آقایان "کمیته رهبری حزب حکمتیست" در به در دنبال کسانی می گردید که با فحاشی کردن و مقصر جلوه دادن آنها، خود را پشت شان قایم کنید، این حقه هاتان تازگی ندارد، اگر شما سرتان را مثل کبک زیر برف کرده اید و نمی توانید هیچ چیز را ببینید، مردم سرشان بیرون از برف است و دنب مبارک شما را می بینند. اگر برایتان امکان دارد، لطفا بجای فحاشی کردن، کمی قدرت تفکر خود را بکار بیندازید. تا لاقفل کسانی مناسب تر برای پنهان کردن خود، پشت آنها بیابید. دست از سر نیروهای انقلابی و جنبش دانشجویی، کمونیست ها و کارگران آگاه بردارید و باور کنید که با این سیاست بازی ها کارتان به جایی نمی برد.

شما از کار و زحمت هیچ بویی نبرده اید و در واقع برای کار و زحمت انسانی که تنها نیروی است که می تواند خود و همه زحمتکشان را برای همیشه از شر سرمایه داری برهاند، هیچ ارزشی قائل نیستید، بخاطر همین هم به کارگران و جنبش کارگری و در کنارش جنبش دانشجویی بی اعتقاد هستید و بی اعتماد،

بخاطر همین به هر نیرویی که تکیه اش به جنبش های اجتماعی است، برچسب توده ای می زنید. شما با توطئه کاری و سیاست بازی های ناسالم تان، می خواهید این جنبش ها را به تباهی ببرید.

شما به قدرت تشکل و سازمان یافته کارگری بی اعتماد هستید و از ترستان می خواهید "بر گارد آزادی" تان متکی باشید. اینها همه زاپیده وحشت شما است، به هیچ وجه از شجاعت و انقلابی گریتان سرچشمه نمی گیرد، بلکه از بی اعتقادی شما به قدرت جنبش های کارگری و دانشجویی است و نه بخاطر دور اندیشی انقلابی تان.

مشکل اصلی شما این است که نمی توانید قبول کنید: امروز قهرمانان اصلی صحنه مبارزه، کارگران و دانشجویان هستند و آنها قدرت این را دارند که با اتکا به تشکل و اتحاد خود پیروز شوند.

شما با این فحش نامه هایتان تنها دشمنی خود را با جنبش های اجتماعی، با تشکل های کارگری، با تشکل های دانشجویی بیان می کنید و در تاریخ مبارزات و جنبش های اجتماعی این دشمنی ها هیچ چیز تازه و غریبی نبوده و نیست و شما هم اولین و آخرین نخواهید بود.

و هیچ کاری نکردن و غیبت سیاسی دو دهه اخیر حیات سیاسی خود و گروه "سوسیالیستش" باشد. این بهای زیادی است که طبقه کارگر ایران باید پرداخت کند."

"آنچه در این میان نگران کننده است همسویی و همراهی رهبری کومه له و یا بخشی از رهبری و صفوف این سازمان با این گروه منحط و از جمله همسویی با اقدام زشت سیاسی و پلیسی اخیر آنها علیه دانشجویان آزادیخواه و برابری طلب است."

با این جملات اینها نه تنها به نیروهای انقلابی، بلکه با زیر سوال بردن فهم و شعور همه کمونیست ها و کارگران آگاه، به همگی توهین می کنند. انگار که آنقدر عرصه را بر خود تنگ می بینند که هر طور شده می خواهند خود را پشت جریان ها پنهان کنند، و نمی توانند بفهمند که چه می گویند و چه می کنند. انگار که در حال غرق شدن هستند و دست می اندازند به گرداب که حکم مرگشان را سریع تر و قاطعانه تر به اجرا در



بیاورند. ملتفت نیستند که با این فحاشی‌ها تنها سریع‌تر تحت فشار طوفان پرتلاطم جنبش‌های اجتماعی در می‌غلطند و سریع‌تر نیست و نابود می‌شوند.

آذربایلهت هم حدی دارد و مایه شگفتی است که اینها چقدر در توهم هستند که به خود اجازه فحاشی به همه را می‌دهند، آخر سر هم لابد از همان کمونیست‌ها، نیروهای آگاه، جنبش دانشجویی و کارگری بخاطر این فحاشی‌ها توقع سپاس‌گزاری دارند و فکر می‌کنند که به گردن همه حق دارند و همه هم می‌بایست از این ناجیان خیرخواه پیروی کنند.

شما آقایان "کمیتة رهبری حزب حکمیتست" در به در دنبال کسانی می‌گردید که با فحاشی کردن و مقصر جلوه دادن آنها، خود را پشت‌شان قایم کنید، این حقه هاتان تازگی ندارد، اگر شما سرتان را مثل کبک زیر برف کرده اید و نمی‌توانید هیچ چیز را ببینید، مردم سرشان بیرون از برف است و دنب مبارک شما را می‌بینند. اگر برایتان امکان دارد، لطفا بجای فحاشی کردن، کمی قدرت تفکر خود را بکار بیندازید. تا لاقال کسانی مناسب‌تر برای پنهان کردن خود، پشت آنها بیاوید. دست از سر نیروهای انقلابی و جنبش دانشجویی، کمونیست‌ها و کارگران آگاه بردارید و باور کنید که باین سیاست بازی‌ها کارتان به جایی نمی‌برد.

شما از کار و زحمت هیچ بویی نبرده اید و در واقع برای کار و زحمت انسانی که تنها نیرویی است که می‌تواند خود و همه زحمتکشان را برای همیشه از شر سرمایه‌داری برهاند، هیچ ارزشی قائل نیستید، بخاطر همین هم به کارگران و جنبش کارگری و در کنارش جنبش دانشجویی بی‌اعتقاد هستید و بی‌اعتماد، بخاطر همین به هر نیرویی که تکیه‌اش به جنبش‌های اجتماعی است، برچسب توده‌ای می‌زنید. شما با توطئه کاری و سیاست بازی‌های ناسالم‌تان، می‌خواهید این جنبش‌ها را به تباهی ببرید.

شما به قدرت تشکل و سازمان یافته کارگری بی‌اعتماد هستید و از ترستان می‌خواهید "برگارد آزادی" نان ممتکی باشید. اینها همه زاییده وحشت شما است، به هیچ وجه از شجاعت و انقلابی‌گریتان سرچشمه نمی‌گیرید، بلکه از بی‌اعتقادی

شما به قدرت جنبش‌های کارگری و دانشجویی است و نه بخاطر دور اندیشی انقلابی‌تان.

مشکل اصلی شما این است که نمی‌توانید قبول کنید: امروز قهرمانان اصلی صحنه مبارزه، کارگران و دانشجویان هستند و آنها قدرت این را دارند که با اتکا به تشکل و اتحاد خود پیروز شوند.

شما با این فحش‌نامه هایتان تنها دشمنی خود را با جنبش‌های اجتماعی، با تشکل‌های کارگری، با تشکل‌های دانشجویی بیان می‌کنید و در تاریخ مبارزات و جنبش‌های اجتماعی این دشمنی‌ها هیچ چیز تازه و غریبی نبوده و نیست و شما هم اولین و آخرین نخواهید بود.

\*\*\*

بقیه از صفحه ۱۱

## چشم‌های بازمانده در گور

و از پادگان خارج نشده بود. خانه نیز در اجاره نهضت سوادآموزی بود. درآمد این خانواده از کارگری موقت زن، ماهی پنج شش هزار تومان حقوق سربازی پسر و ماهی ۱۵ هزار تومان اجاره تنها اتاق خانه به نهضت سوادآموزی تامین می‌شد. دو روز پس از خودکشی کارگر کشف‌کار که به سراغ خانواده‌اش رفته، همسرش وقتی اوضاع را شرح می‌داد بی‌مقدمه از من پرسید: «می‌دانی سبب زمینی کیلویی ۶۰۰ تومان است؟» با یک حساب سرانگشتی می‌شد فهمید که این خانواده بعد از ۲۵ سال کارکردن حتی از عهده سیرکردن شکم‌شان هم بر نمی‌آیند. این کریه‌ترین چهره فقر است. همسرش می‌گفت: «یک وقت‌هایی در را که باز می‌کردم می‌دیدم جلوی در ایستاده. خجالت می‌کشید در بزند و داخل شود. صبح‌ها که می‌رفت دنبال حق و حقوقش می‌گفت؛ ان‌شاءالله امروز می‌شود. بعد از ظهر دست خالی برمی‌گشت و جلوی در می‌ایستاد.» آنچه فهمیدم این بود که از زمان واگذاری کارخانه کشف‌کار به بخش خصوصی، در حدود سه سال این کارگران را در بلا تکلیفی نگه داشته بودند. ۱۶ ماه بیمه بیکاری و وعده و وعید که امروز و فردا کارخانه دوباره راه می‌افتد، پس از آن هم

این کارگران ۱۱ ماه بدون حقوق سپری کرده بودند تا اینکه متوجه شدند ابزار تولید کارخانه در حال فروش است. من می‌گویم ابزار تولید، شما هم می‌خوانید، اما ابزار تولید برای کارگری که به امید کارکردن با آن زنده است فقط «کلمه» نیست، همه زندگی است. شاید آخرین گفت‌وگوی تلفنی کارگر کشف‌کار با پسرش، دو روز پیش از خودکشی برای درک «ابزار تولید» به ما کمک کند: «روز پنج‌شنبه از پادگان با پدرم صحبت کردم. از پشت تلفن معلوم بود که حالش بد است. بریده بود انگار. می‌گفت شبیه می‌خواهند دستگاه‌ها را ببرند. مادرت صبح تا غروب توی مزرعه مردم کار می‌کند، من هم هر روز می‌روم استانداری اما هیچ کس به ما جوابی نمی‌دهد. می‌گفت کار تمام است... هیچ کس به داد ما نمی‌رسد. گفت دفترچه‌های تامین اجتماعی ۱۱ ماه است که تمدید نشده. اگر خواهرت مریض بشود کجا ببرمش؟ بعد گفت: من چه کار کنم با ۴۸ سال سن؟ زمین دارم که کشاورزی کنم؟ دیگر کجا کار کنم؟ به جوان‌ها کار نمی‌دهند، به من کار می‌دهند؟ می‌گفت من چه کار کنم از این به بعد؟» درست در همین لحظه عجیب‌ترین واکنشی که انتظارش را می‌کشم به غلیان افتادن احساسات لطیف مخاطبان این گزارش‌ها است. بی‌چارگی چاه بی‌ته است. وقتی آدم بی‌پناهی در آن می‌افتد، می‌تواند سال‌ها فرو برود و همچنان زنده باشد. آنکه تصمیمی برای نجاتش می‌گیرد، هر تصمیمی، مستحق ترحم من و شما نیست. این اوج میان‌مایگی است که علت خودکشی را تنها در فقر این آدم‌ها خلاصه کنیم و برای‌شان دل بسوزانیم. حتی برقراری ارتباطی میان خودکشی یک کارگر و خودکشی متعارف یکی از ما (آدم‌های طبقه متوسط یا مرفه) می‌تواند نوعی از بدفهمی رایج و البته عامدانه برای‌شان خالی کردن از بار مسوولیت باشد. نه خودکشی این کارگران از روی انفعال و شاید ملال نیست. آنها تا جایی که مرز انسان بودنشان مخدوش نشود، هرگز تصمیم به چنین اقدامی نمی‌گیرند\*.

سندیکای کارگران شرکت واحد اتوبوسرانی تهران و حومه

[syndica\\_vahed@yahoo.com](mailto:syndica_vahed@yahoo.com)

[www.syndicavahed.info](http://www.syndicavahed.info)

## نماز جمعه؛ ضیافت مسلح و پرهزینه

قادر صنعتکار

در خطبه های نماز جمعه ی این هفته ، هاشمی رفسنجانی خواستار احیای مشی طالقانی شد. " نماز جمعه از معجزات قانونگذاری اسلامی است که در یک روز و یک ساعت مومنان دور هم جمع شوند و ابهت مسلمانان را به نمایش بگذارند و خطبای جمعه مسائل روز را با مردم در میان بگذارند.... از کارهای بزرگ امام خمینی در ابتدا این بود که امام جمعه ای انتخاب کردند که مظهر وحدت در نماز جمعه بود.... باید پاسدار این وضع باشیم و به گونه ای اداره کنیم که همه جریان های وفادار به انقلاب جایی برای خود ببینند و احساس نکنند از این تریبون علیه آنها استفاده می شود..."

پیروز دوانی (۱) در یکی از آخرین نوشته هایش که بعد از انتخابات دوم خرداد در ایران منتشر کرد به ارزیابی ساده ای از میزان حضور مردم در مراسم نماز جمعه پرداخت. وی با استناد به شماره ی آرای ریخته شده در صندوقهای سیار نمازگزارن جمعه ، به نتیجه گیری شگفت - حتی شگفت برای اپوزوسیون - رسید.

مجموع آرای گرد آوری شده در صندوق های ستاد نماز جمعه تهران کمتر از دویست برگه رای گزارش شده بود. در حالی که شمار واقعی نمازگزاران و مستمعین خطبه ها ، طبق معمول هر هفته بالغ بر هزاران ، بلکه ده ها هزار نفر به نظر می آمد. مبنای این اختلاف حیرت انگیز کجا بود؟

پیروز دوانی در همین رابطه به بخش دیگری از واقعیت استناد کرده بود. پیشتر، تمام نظامیان اعم از سپاهی، ارتشی و نیروی انتظامی را مکلف کرده بودند که روز انتخابات آرای خود را فقط در صندوق های حوزه محل خدمت شان بریزند. هدفشان از این فرمان، دریافتن آراء آحاد تشکیل دهنده نیروهای سرکوبگر نظام بود. بنا براین نمازگزارانی که خود را مشمول تکلیف و فرمان فوق می دانسته اند در صندوق های ستاد نماز جمعه رای شان را نریخته بودند. نتیجه اینکه انزوای اجتماعی رژیم

لااقل از دو دهه ی پیش به این طرف به جایی رسیده که همه شرکت کنندگانی که در مراسمی از قبیل نمازهای جمعه حضور به هم می رسانند از عوامل سرکوب رژیم و بستگانشان هستند که به حکم وظیفه شغلی به این کار تن در می دهند.

حضور مشترک مردم زحمت کش، متوهم و پایه های غیر متوهم ضد انقلاب اسلامی البته در روزها و ماه های ابتدای بعد از سقوط رژیم سلطنتی انبوه و گسترده بود. اما به درجه ای که رژیم ملکوت اسلامی روی عالم خاکی پا سفت کرد ، علیرغم برافراشتن بیرق ریاکارانه مستضعف پناهی ، به ناچار در هر گام و هر قدمی، شیاری از خون قربانیان سابقا متوهم خود را بر زمین رسم کرد و پرده ی فریب از ماهیت جنایتکار و تماما بورژوازی خود برگرفت. طبیعتا طیف های پا مال شده محرومان و زحمتکشان متوهم نیز از دایره ی سیاهی لشکر انواع نمایشات " پر ابهت و دشمن شکن " اسلامی بتدریج خارج شدند و به صف ناراضیان ، عاصیان و متحدین بالقوه جنبش کارگری - که بدنه اصلی آن از ابتدا رو در روی شکل تازه ای که سرمایه به خود گرفته بود ایستاده بودند - پیوستند.

رفسنجانی ، که بیشتر از هر کسی از ترکیب واقعی عناصر شرکت کننده در مراسم نماز جمعه بعنوان نماز گزارانی حرفه ای و نظامی با خبر است ، برآستی چه منظوری را از طرح بحث احیای شیوه طالقانی دنبال می کند ؟

افاضات رفسنجانی بیش از آنکه بیان دلتنگی برای جبروت روزهای نخست انقلاب باشد ؛ همانطور که از محتوای جملات نقل شده از وی پیداست ، تلاش برای احیای شیوه ی خمینی در انتخاب افراد متناسب با پست هایی است که منافع کلیت نظام را باید تامین کنند. یاد آوری دروغین و دادن جایگاه فرا جناحی به طالقانی - که از قضا بعد از وی همین خامنه ای به فرمان خمینی و لابی رفسنجانی جای خالی او را پر کرد - در واقع گوشزد به خامنه ای برای حفظ جایگاه ویژه مقام ولایت فقیه در رژیم اسلامی سرمایه است.

رهبر و بیت او هیچگاه قرار نبرده که از موقعیت سخنگوی جناح غالب فراتر روند. صاحب این مقام و منصب اساسا جناحی در مقابل دیگر جناح ها نبوده و نیست. اوامر و آراء او تا آنجا مورد پذیرش و احترام دیگر دسته بندی ها در

درون نظام واقع می شود که بیان تمنیات و نقطه نظرات جناح غالب - که عمدتا ؛ و نه همیشه ، با توجه به دیدگاه های دیگر جناح ها تعدیل یافته است - باشد. گاه خطی را که رهبری نظام پیش میگیرد از منظر دیگر رقبا محصل توازن قوای واقعی بین جناح ها نیست و یا فرض بر این قرار گرفته می شود که رهبر بر خلاف قاعده، وزن رای شخصی خود را در شرایط توازن قوای برابر لحاظ داشته است. هشدارهای گاه و بی گاه سخنگویان جناح ها ، و در این مورد مشخص رفسنجانی بر این زمینه قابل تامل است.

بیانات رفسنجانی از منظر خود وی می تواند به نوعی تدارک جهت شرکت در انتخابات آتی ریاست جمهوری و از دست ندادن تمام و کمال تریبون نماز جمعه در این مسیر باشد. اما کماکان مواضع اخیر خامنه ای در راستای حفظ ظاهری موقعیت احمدی نژاد و علیرغم دست پابین داشتن وی در نزاع جناح ها برای بسیاری شائبه ی " جناح بودن خامنه ای" را تقویت کرده است. با این حال باید گفت که سنتز همه کشمکشهای بعد از انتخابات آخرین دوره مجلس ، بجای کنار زدن احمدی نژاد ، تحمیل پیش گرفتن سیاست های دیپلماتیک و اقتصادی بی متباین با انواع برنامه های مورد نظر وی بوده است.

بیاد داشته باشیم که انتخاب احمدی نژاد محصول دخالت - از حیث گسترده گی - بی سابقه نظامیان در انتخابات ریاست جمهوری پیشین بود. تداوم موقعیت وی در قالب انتخابات آتی و یا سرنگون ساختن او - حتی پیش از پایان دوره ریاست جمهوری اش - نیز علیرغم چگونگی توازن قوای جناح های سنتی به نوع گزینه همان نظامیان هم وابسته است. برتری نهایی هر جناحی در نزاع های درون حکومتی در کوتاه مدت با طرفی است که قوای مسلح را پشتیبان خود دارد.

با همه اینها آنچه که ثبات شرایط فعلی را بیش از پیش پیچیده و شکننده می کند وجود شکاف های متعدد چه در سطوح فرماندهی نظامیان و چه در بین راس و قاعده آنها است.

نمازهای جمعه و راهپیمایی های حواشی اش عملا یکی از انواع مانورهای نظامیان اسلامی و به قصد نشان دادن چنگ و دندان به جنبشهای اجتماعی و کارگری است. از طرف دیگر بار سنگین و رو به فزونی

دسته جمعی آزادیخواهی به مناسبت های مختلف همچون نور امیدی بر پیشانی و جود جنبش های اعتراضی می درخشید. درود بر تمامی فعالین جنبش کارگری که هر ساله به برگزاری روز جهانی کارگر در سنندج اقدام نموده اند. ما شنیدیم که برای دوستانمان به خاطر برگزاری روز جهانی کارگر احکام زندان و ضربات شلاق صادر شده که ما شدیداً این احکام را محکوم میکنیم و این را خشم و غضب حامیان استعمارنست به فعالین کارگری میدانیم. ما کارگران کشت و صنعت نیشکر هفت تپه نسبت به این اقدامات غیر انسانی و ظالمانه شدیداً اعتراض داریم و از فعالین کارگری در ایران و تمام نقاط دنیا انتظار داریم نسبت به این عمل غیر انسانی به مسئولین جمهوری اسلامی اعتراض کرده و خواستار لغو احکام بوده و همچنین خواستار آزادی بی قید و شرط فعال کارگری آقای افشین شمس می باشیم.

**به امید اتحاد بین تمامی کارگران در همه نقاط دنیا**

**"هیئت موسس سندیکای کارگران و صنعت نیشکر کشت هفت تپه"**  
۲۰/۵/۸۷

\*\*\*

**محمد حسین:**

**افشین شمس را به نیروی خود آزاد نماییم!**

سه روز قبل افشین شمس فعال کارگری عضو کمیته هماهنگی برای کمک به ایجاد تشکلهای کارگری را در اصفهان بدون هیچ مجوز رسمی بازداشت نموده اند. جرم او تلاش برای کمک به ایجاد تشکلهای کارگری است که در بیشتر نقاط دنیا به رسمیت شناخته می شود. در ایران نیز باید این مطالبه بر حق و ابتدایی ما کارگران عملاً به رسمیت شناخته شود. ما کارگران تنها با اتحاد و متشکل شدن می توانیم در جهت اهدافمان مبارزه ای موفق انجام دهیم.

مبارزه برای آزادی فعالین کارگری و بطور مشخص افشین شمس عضو کمیته هماهنگی برای کمک به ایجاد تشکلهای کارگری، جدای از مبارزه در راستای ایجاد تشکلهای کارگری به نیروی خود ما کارگران نیست. هر چند ما کارگران هنوز آنچنان متحد و همراه نشده ایم که بتوانیم چون پدی واحد به میدان بیاییم و مطالباتمان را به کرسی بنشینانیم.

جای جای کشور، روز به روز افزوده می گردد.

کارگران ایران به خوبی دریافته اند که در مقابل سرکوب و استثمار بی حد و حصر نظام سرمایه داری، که نازل ترین شرایط زندگی را نیز از ایشان دریغ کرده و تمام هستی شان را به نیستی بدل ساخته است، باید به سلاح تشکل های مستقل و آزاد کارگری مجهز شوند و این ظرف به غایت استراتژیک و پر اهمیت در مبارزه علیه سرمایه داری را به محور مبارزات خود بدل نمایند.

افشین شمس قهرخعی عضو "کمیته ی هماهنگی برای کمک به ایجاد تشکل های کارگری" و انجمن کاریکاتوربست ها، یکی از آن فعالین کارگری خوش نام و خوش فکر است که به صرف پیگیری خواست ها و مطالبات کارگران و کوشش در جهت تحقق اهداف جنبش کارگری پیشرو، توسط عاملین سرمایه به بند کشیده شده است و اکنون با گذشت قریب به یک ماه و نیم از بازداشت وی، از وضعیت افشین شمس خبری در دست نیست.

اگرچه کارگران مبارز، به خوبی آگاهند که روند مبارزه طبقاتی پر تلاطم و پر حادثه در جریان است، و دستگیری و زندان فعالین کارگری و محروم کردن آنان از حداقلی ترین حقوق اجتماعی و سیاسی را در پی دارد، اما این را مانعی بر سر راه پیشروی جنبش کارگری تلقی نمی کنند و قاطعانه هرگونه عملکرد سرکوبگرانه ای را از سوی نظام سرمایه محکوم می کنند.

ما نیز ضمن محکوم کردن هرگونه دستگیری و سرکوب فعالین چه در جنبش کارگری و چه در دیگر جنبش های اجتماعی، بازداشت خودسرانه، بی خیرانه و دراز مدت افشین شمس را به شدت تقبیح می نماییم و خواستار آزادی بی قید و شرط وی و همه فعالین دربند هستیم و از همه تشکل ها و انسان های شریف و آزادیخواه نیز در این راه کمک می جوئیم.

**کمیته هماهنگی برای کمک به ایجاد تشکل های کارگری (منطقه تهران)**

\*\*\*

**هیئت موسس سندیکای کارگران و صنعت نیشکر کشت هفت تپه:**

**سلام و درود بر مردان و زنان مبارزو آزادی خواه**؛

اکنون شهر سنندج و مبارزین آن به حفظ سنتهای انقلابی از جمله برگزاری هر ساله مراسم اول ماه مه روز جهانی کارگر و ۸ مارس روز جهانی زن، و گلگشت های

## دستگیری افشین شمس قهرخعی

الآن نزدیک به ۵۰ روز از دستگیری و زندانی کردن افشین شمس قهرخعی، فعال کارگری، عضو کمیته دفاع از محمودصالحی، عضو کانون کاریکاتوربستهای اصفهان و عضو فعال کمیته هماهنگی برای کمک به ایجاد تشکلهای کارگری می گذرد. افشین رانیز مانند سایر فعالین کارگری فقط به خاطر دفاع از حقوق و مطالبات کارگری بازداشت وزیر شکنجه برده اند. افشین و دیگر فعالان کارگری مثل شرکت کنندگان در تظاهرات اول ماه مه سال جاری سنندج را بازداشت، شکنجه، محکوم به زندان و احکام ارتجاعی شلاق می کنند، زیرا که آنها خواهان حقوق خود و همطبقه ایهایشان هستند. زیرا که کارگران زندگی فلاکتبارکنونی را زیرسئوال برده اند. اما باید سرمایه داران و دولت ارتجاعی و ضد کارگشان بدانند که کارگران عزم کرده اند که حقوقشان را در یک مبارزه متحدانه و با ایجاد تشکل های توده ای طبقاتی از حلقومشان بیرون بکشند.

نشریه به پیش! ضمن محکوم نمودن بازداشت و ضرب و شتم کارگران، از تمامی فعالین کارگری، تشکل های کارگری، دانشجویی و سوسیالیست، خواهان تشدید مبارزه بر علیه جمهوری اسلامی سرمایه و برای آزادی فوری و بدون قید و شرط افشین شمس، دیگر فعالین کارگری، فعالین سایر جنبش ها و لغو احکام بیدادگاه سنندج می باشد.

در زیر چندین اطلاعیه که از سوی نهادها و فعالین کارگری برای آزادی افشین منتشر شده است را از نظر می گذرانید.

**کمیته ی هماهنگی برای کمک به ایجاد تشکل های کارگری:**

**افشین شمس را با هم بستگی طبقاتی مان از بند برهائیم!**

اکنون در شرایطی به سر می بریم که به یمن کشمکش های ریاکارانه دولت های سرمایه داری، زمزمه حمله نظامی و پیش درآمد های صدور قطعنامه های رنگارنگ تحریم از پی آن، بی حقوقی و فشار های شدید اقتصادی، اجتماعی و سیاسی بیش از پیش بر کارگران و زحمتکشان بیداد می کند و از سوی دیگر بر حلقه های زنجیر مبارزات کارگران از



## کمیته اجرایی اتحاد سوسیالیستی کارگری:

## افشین راهم با نیرو و مبارزه متحدانه کارگری رها می کنیم!

افشین شمس قهفرخی فعال کارگری و عضو کمیته هماهنگی برای کمک به ایجاد تشکل کارگری از سوی ماموران جمهوری اسلامی در شهر اصفهان دستگیر شد. دستگیری این فعال کارگری در شرایطی انجام گرفت که مامورین بدون اطلاع قبلی، بدون هیچگونه مدرک و دلیلی و حتی مجوز قانونی هم ارائه نداده اند. این عمل یک آدم ربائی واقعی است. افشین را فقط بخاطر دفاع جانانه او از همطبقه ای هایش و تلاش برای کمک به متشکل شدن کارگران دستگیر و زندانی کرده اند. البته افشین نه اولین کارگری است که به جرم متشکل شدن و دفاع از یک زندگی انسانی که حق مسلم هر انسانی است، دستگیری می شود و نه آخرین خواهد بود.

اما در همین حد نیز با پیگیری و مبارزه هماهنگ قادر خواهیم بود فشار قابل توجهی برای آزادی فعالین کارگر و بطور مشخص افشین شمس وارد نماییم. همانطور که با مبارزه ای گسترده و دسته جمعی توانستیم محمود صالحی را آزاد نماییم، با مبارزه وسیع و سازماندهی شده تا حدودی قادر خواهیم بود در راستای آزادی افشین شمس نیز فعالیت نماییم. این مبارزات را نباید دست کم گرفت و هر يك با تبلیغ مطالبه آزادی او و شکل دادن اعتراضات جمعی، قدمی در راستای آزادی او انجام داده ایم. من در اینجا به نوبه خود، ضمن محکومیت بازداشت او، از همه فعالین کارگری، دانشجویی و آزادیخواهان تقاضا می کنم که در مقابل بازداشت افشین شمس ساکت نمانند و ما را در مبارزه برای آزادی او یاری نمایند.

نوزدهم تیر ماه هشتاد و هفت

تا زمانی که سیستم سرمایه داری بر قرار است، مبارزه کارگران بر علیه اش ادامه دارد و این سیستم که از ارزش اضافه تولید شده بوسیله کارگران پا برجاست، جز سرکوب و ضرب و شتم و زندانی کردن کارگران چاره ای ندارد. مبارزه برای آزادی کلیه فعالین کارگری زندانی که برای بدست آوردن حقوق غارت شده خود بر علیه سرمایه دولتش مبارزه می کنند، جزئی از مبارزه طبقه کارگر ایران برای ایجاد تشکل های توده ای- طبقاتی به نیروی خودشان است. کارگران در این نظام که بر اساس استثمار آنها بنا شده است جز نیروی وحدت و اتحادشان و اینکه این نیروی رامتشکل کنند از امکانات دیگر محرومند. اما اینرا نیز می دانند و نشان داده اند که هرچند هنوز متشکل نشده تا بمتابه یک تن واحد در مقابل سرمایه داران و دولت ضد کارگیشان ظاهر شوند، که اگر متحد و متشکل شوند هیچ نیروئی را قدرت مقابله کردن با کارگران نیست، در همین شرایط هم درب زندانها نی را گشوده و کارگران زندانی امثال محمود صالحی و... را آزاد کرده اند. پس آزادی تمام فعالین کارگری زندانی کنونی همچون افشین شمس هم در توان و

## شورای همکاری تشکل ها و فعالین کارگری:

## دستگیری افشین شمس را محکوم می کنیم!!!

نظام سرمایه داری بار دیگر یکی دیگر از فعالین کارگری را به خاطر پیگیری اهداف و مطالبات کارگران، دستگیر و روانه ی زندان کرد. افشین شمس قهفرخی که عضو " کمیته ی هماهنگی برای کمک به ایجاد تشکل های کارگری " و انجمن کاریکاتورست ها نیز می باشد، در ماه های اخیر به شدت مورد تهدید نهادهای امنیتی بود. وی در زمان دستگیری در شهرستان الیگودرز مشغول کار بود که توسط نیروهای امنیتی دستگیر و به مکان نامعلومی انتقال داده شد. ما سرکوب و دستگیری فعالین کارگری و دیگر جنبش های اجتماعی را به شدت

قدرت آنهاست. برای آزادی شان ضروری است که تلاش شود. اتحاد سوسیالیستی کارگری ضمن محکوم کردن دستگیری و زندانی نمودن فعالین کارگری، همواره برای آزادی کارگران زندانی تلاش نموده و در این مورد هم با همه توان برای رهایی این فعال فداکار کارگری مبارزه خواهد کرد. ما، از فعالین کارگری و فعالین دیگر جنبشهای اجتماعی و همه تشکل های کارگری می خواهیم که از هر وسیله ای که در اختیار دارند برای عقب نشاندن دولت سرمایه اسلامی استفاده کنند. و در مقابل رزیمی که تجاوز به حقوق انسانی کارگران و دیگر افشارزحمتکش مانند زنان و جوانان از خصوصیات بارز آن است، بایستند و آزادی فعالین کارگری و فعالان زندانی دیگر جنبش های اجتماعی به رزیم تحمیل نمایند. افشین شمس را هم مانند دیگر کارگران زندانی و نیز زندانیان سیاسی دیگر با مبارزه یک پارچه و متحدانه از زندان رها سازیم.

## کمیته اجرایی اتحاد سوسیالیستی

### کارگری

تیر ماه ۱۳۸۷، یولی ۲۰۰۸

wsu@home.se

محکوم می کنیم و از همه ی تشکل ها و فعالین جنبش های اجتماعی می خواهیم، به هر طریقی که می توانند به بازداشت فعالان کارگری، دانشجویی و زنان اعتراض نمایند.

## شورای همکاری تشکل ها و فعالین

### کارگری

۱۵/۴/۱۳۸۷

کمیته ی هماهنگی برای کمک به

ایجاد تشکل های کارگری

کمیته ی دفاع از محمود صالحی

کمیته ی پیگیری ایجاد تشکل های

آزاد کارگری

شورای زنان

اتحاد کمیته های کارگری

جمعی از فعالین کارگری

www.shorayehamkari.net

shorayehamkari@gmail.com

# کارگران زندانی آزاد باید گردند!

## پیرامون مقاله

## «چشم‌های بازمانده در گور»

حمید قربانی - تیرماه ۱۳۸۷

مطلبی با عنوان "چشم‌های بازمانده در گور" در سایت جدید سندیکای کارگران شرکت واحد اتوبوسرانی تهران و حومه درج گردیده است. این مطلب، که آنرا در ادامه می‌خوانید، گزارش‌گونه ای است به قلم اسماعیل محمد ولی که در آن علت خودکشی سه کارگر را مورد بررسی قرار داده است. سه کارگری که مثل میلیونها نفر از هم طبقه هایشان تا زمانی که نیروی کارشان برای سرمایه مفید بوده و به اندازه دلخواه تولید سود می‌کرده، سرمایه دار آنها را لازم داشته، ولی زمانی که دیگر ارزش اضافه تولید شده بقدری نیست که حرص و آزار را فرو نشاند، اخراجشان کرده و مسئولیتی در قبال آنها و زندگی و خانواده شان به عهده نمیگیرد. سرمایه دار به کمک نیروهای سرکوبگر دولتی و مدیرانش حتی از پرداخت دستمزد نازل کارگرانی که برایشان جان‌کنده و سود تولید نموده اند، ماهها و در برخی مواقع برای همیشه سرپیچی می‌کند. در چنین موقعیتی است که کارگر تنها و مستأصل دچار فاجعه می‌شود.

نویسنده مطلب تا آن جا که به علت خودکشی این سه کارگر و عوامل دخیل در آن مربوط می‌شود، حق مطلب را ادا کرده است. به زبان دیگری اوضاع را خوب تفسیر و عکسبرداری نموده است. او موفق شده است که تصاویر را همان طور که بوده برای ما رسم کند و ما را باحساس، اندوه و دردی که این کارگران مثل میلیونها کارگر دیگر و خانواده هایشان میکشیدند و می‌کشند، آشنا کند. آقای محمد ولی ما را به عمق فاجعه برده است.

مسئله اصلی در این است که چگونه میشود شرایطی را آفرید که در آن چنین بلایاتی بر سر انسان های تولید کننده نیاید. هم فجاجع انسانی که نویسنده به آنها اشاره می‌کند، و هم فجاجع کار مانند انفجار و آتش سوزی در محیط کار و یا خراب نمودن و یا کندن و لایروبی تعمیر و یا خراب نمودن و یا کندن و لایروبی چاهها که روزانه از کارگران قربانی می‌گیرد و عامل اصلی آن نبود وسائل ایمنی در محل کار، بیگاری کشیدن بیش از اندازه از کارگران و گوش ندادن به اعتراضات آنها می‌باشد.

آقای ولی به طور ویژه به خودکشی سه کارگری می‌پردازد که کرامت انسانی شان بر اثر فقر جان‌گامی که ناشی از بیکاری و ندادن حقوق و مزایای برحق شان بوده است لطمه خورده و یا همانطور که در متن آمده است " وجود انسانی شان را در خطر نابودی دیده اند." این مرگ و میر و خودکشی کارگران، به قول خود نویسنده خیلی بیشتر از این سه مورد هستند و در ظاهر علل

گونگونگی هم دارند، هر چند که اگر اندکی دقت شود، علت اصلی اغلب خودکشی کارگران، فقر و فاقه مادی دامنگیرتوده کارگران است که ریشه آن سود پرستی سیری ناپذیر سرمایه داران و قدرت سرکوبگری دولت ضد کارگیشان هست. در این جا لازم است که اشاره هر چند مختصری به بعد دیگری از خودکشی ویا خود سوزی کارگران بکنیم.

چندی قبل در اخبار روی سایت ها آمده بود که دختر ۱۹ ساله ای اهل مهاباد به نام گلویش که به همراه خانواده اش در یک کارگاه آجریزی در همدان کار می‌کرده، بر اثر تجاوز صاحب کار، خود سوزی کرد و در میان شعله های آتش سوخت.

و اما فاجعه دیگر مربوط به دختری کارگر به نام مهتاب احمدزاده، سن ۱۵ سال، اهل پیرانشهر می‌باشد که او نیز همراه خانواده اش در یک کارگاه پرورش مرغ ( مرغداری ) در شهر نقده کار می‌کرده است. او هم مورد تجاوز جنسی صاحب کار واقع میگردد. مهتاب ۱۵ ساله هم که روح حساس و جسم لطیف کودکانه اش نمی‌تواند تحمل این همه رنج ناشی از عمل حیوانی صاحب کارش را کند و خود را عاجزتر از آن می‌بیند که با چنین صاحب کاری درگیر شود و از سوی دیگر حتما فکر می‌کرده است که اگر مسئله را علنی نماید باعث درد سر برای خانواده اش خواهد شد و موجب بیکاری و فقر بیش از پیش آنها خواهد شد، از روی ناچاری و ناآگاهی، راه نجات خود از این بست ایجاد شده بوسیله صاحب کار شهرت ران و هوس باز را در این می‌بیند که خود را به شعله های آتش بسپارد و بسوزاند. او زندگی نکرده، چشم فرو بست و جسم درد کشیده و رنج دیده اش در آتش سوخت و کباب شد.

راه حل تغییر این اوضاع در کجا است؟ چگونه می‌شود به این فجاجع پایان داد؟ آیا فقط اینکه این صاحب کارانی را که از خوی انسانی بی بهره اند، چه آنها که با ندادن دستمزد کارگران باعث و بانی خودکشی کارگران می‌شوند و یا آنها که با تجاوز جنسی به دختران جوان و به نابودی کشاندن جسم و روانشان، آنها را به شعله های آتش می‌سپارند، جریمه و زندانی کردنشان پاسخگوی مسئله است؟ به نظر هر چند که مجازات این ها حتما لازم است، اما بهیچ عنوان جوابگوی مسئله نبوده و در آینده هم نخواهد بود، زیرا که درد اجتماعی رانمی‌شود با عمل فردی درمان کرد. از طرف دیگر سرمایه داران با امکانات و سرمایه فراوانی که از استثمار و مکیدن خون کارگران بدست آورده اند، ارگانهای مدافع خود را مثل دم و دستگاه دولتی در شکل نیروهای سرکوب، مجالس قانون گذاری و قانون، بیدگاه، دستگاههای ارتباط جمعی و غیره در اختیار دارند و می‌توانند گریبان

خود را رها کنند. کارگر اما از این امکانات بی بهره است. او فقط کالائی به نام نیرو کار دارد که می‌باید مانند هر کالائی دیگری هر روزه به فروش برساند تا بتواند از قبل آن به زندگی اش ادامه دهد. قدرت طبقه کارگر فقط در آگاهی و اتحاد او است.

از طرف دیگر، مسئله اصلی این است که سرمایه یک رابطه اجتماعی است. پس به طور اولی برای نابودی سرمایه و کوتاه کردن دست این متجاوزین به جان و شرافت انسانی این کارگران، یک مبارزه اجتماعی لازم و ضروری است و باید سازمان یابد، و واضح و روشن است که نیروی اساسی اصلی این مبارزه نیز خود کارگرانند که نمی‌توانند با این همه نیرو و قدرت متشکل سرمایه و سرمایه داران تکی تکی به جنگند و پیروز گردند. این را تجربیات هر روزه کارگران و دیگر اقشار زحمتکش و ستم دیده هم در سطح جهانی و هم ایران نشان داده و می‌دهد. این تجربیات اثبات نموده اند که در برابر نیروی مادی متشکل فقط با نیروی مادی متشکل می‌شود مقاومت کرد و آنرا به عقب نشینی واداشت و در نهایت سرنگونش نمود. آری، کارگران بدلیل نقش شان در تولید و توزیع نعم مادی جامعه سرمایه داری می‌توانند نیروی اساسی ای باشند که سیستم سرمایه داری را نابود نمایند، به وضعیتی پایان دهند که هر روزه آنها و اعضای خانواده شان را به نابودی جسمی و روحی می‌کشد. کارگران متحد و متشکل و آگاه به نقش و منافع طبقاتی شان، قادرند همه سد ها را بشکنند.

## چشم‌های بازمانده در گور

اسماعیل محمد ولی

منبع سایت جدید سندیکای کارگران شرکت واحد اتوبوسرانی تهران و حومه

این سه کارگر (در حکم نمونه) ماهها بدون حقوق و در فقر کامل زندگی کرده‌اند، گرسنگی کشیده‌اند و شاهد رنج عزیزان شان بوده‌اند اما فقط وقتی تصمیم به خودکشی گرفته‌اند که وجود انسانی شان را در خطر نابودی دیده‌اند. روزنامه کارگزاران در گزارشی با عنوان "چشم‌های بازمانده در گور"، به بررسی چندین مورد خودکشی در میان کارگران پرداخته است. اسماعیل محمدولی می‌نویسد: در این گزارش خودکشی سه کارگر را روایت می‌کنم. هر کدام از این وقایع با فواصل زمانی و در نقاط مختلف کشور رخ داده‌اند و در زمان خود به صورت گزارش‌های مستقلی منتشر شده‌اند. حالا پس از گذشت سال‌ها با مدد گرفتن از حافظه و نوشته‌های قدیمی سعی می‌کنم



آنها را در آلبومی کنار هم بچینم و از میانشان تصویری مشترک نمایش بدهم. آنچه به عنوان «تصویر مشترک» برای روایت انتخاب کرده‌ام نشان می‌دهد که این سه کارگر (در حکم نمونه) ماه‌ها بدون حقوق و در فقر کامل زندگی کرده‌اند، گرسنگی کشیده‌اند و شاهد رنج عزیزان‌شان بوده‌اند اما فقط وقتی تصمیم به خودکشی گرفته‌اند که وجود انسانی‌شان را در خطر نابودی دیده‌اند. شرم مثل عصب است. وقتی هنوز بدن را به واکنش و امی دارد یعنی بدن زنده است. شرم از مهمانان غریبه، شرم از دختر بچه هفت ساله‌ای که شوق خریدن روپوش مدرسه را دارد، شرم از دیدن پینه‌های دست فرزند، شرم از پسر سربازی که به خاطر کرایه ماشین هشت ماه به مرخصی نیامده و حتی حقوق ناچیز سربازی‌اش را هم برای خانواده‌اش می‌فرستد. اینها نهایت طاقت انسانی است که شرم را می‌شناسد. از این مرز جلوتر رفتن، انکار جایگاه انسانی است. این مرز را باید با معیار شرافت شناخت. در این گزارش از خودکشی این مردان شریف دفاع نمی‌کنم، اما می‌گویم آن را درک کنیم. تصویر اول؛ وقتی به کارخانه نساجی رسیدم دو ساعتی می‌شد که جنازه‌اش را از طناب دار جدا کرده بودند. کسی، شاید یکی از همکارانش بالاخره او را به بیمارستان رساند. همه می‌دانستیم که مرده است. سرش تقریباً از بدنش جدا شده بود و تنها به نسوج گردنش وصل بود. اما همکاری‌اش اصرار داشت که او را به بیمارستان برساند. من اطراف سوله‌ای خالی که کارگر ۴۰ ساله نساجی خود را حلق‌آویز کرده بود با معود کارگرانی که از تعدیل نیرو باقی مانده بودند صحبت می‌کردم. این کارگران را پس از تعطیلی کارخانه نگه داشته بودند تا از ابزار تولید محافظت کنند اما شش ماهی می‌شد که هیچ حقوقی به آنها پرداخت نکرده بودند. ماجرا به اردیبهشت ۸۳ باز می‌گردد. دقیقاً وقتی که ته مانده‌های صنایع نساجی یکی پس از دیگری نابود می‌شدند، این صنایع قرار نبود تولید داشته باشند چون قیمت پارچه‌های چینی که از طریق قاچاق وارد کشور می‌شدند از قیمت مواد اولیه تولید پارچه یعنی نخ ارزان‌تر بودند. مشخص بود که تولید سودی ندارد و این کارخانه‌ها باید تعطیل شوند. اما دولت نمی‌خواست هزینه اخراج هزاران کارگر نساجی را متحمل شود پس کارخانه‌ها را به بخش

خصوصی واگذار کرد تا آنها به ازای مالکیت رایگان زمین و ابزار تولید، دولت را از شر هزینه‌های سیاسی و اجتماعی اخراج نیروی کار این واحدها خلاص کنند. به ماجرای کارگری که سرش هنوز به رگ و پی گردنش وصل بود بازگردیم. همکاری می‌گفت وقتی از اتاق مدیر کارخانه بازگشت من داشتم چای درست می‌کردم. صدایش زدم بیاید. گفت تا انبار می‌روم و برمی‌گردم. یک ساعت گذشت اما خبری نشد. رفتم دنبالش دیدم جنازه‌اش توی هوا تاب می‌خورد. با نردبان شش متر بالا رفته بود و طناب را به حفاظ سقف بسته بود. از آن فاصله که خودش را رها کرد، گردنش طاقت وزن بدنش را نیاورد و کار تمام شد. کارگران هنوز نمی‌دانستند چرا این‌طور غیرمنتظره خودکشی کرده است. مدیر کارخانه بلافاصله پس از مطلع شدن از خودکشی کارگر، کارخانه را ترک کرده بود. یکی از کارمندان دفتری می‌گفت به سراغ مدیر آمده بود تا بخشی از حقوق معوقه‌اش را بگیرد. حتی التماس می‌کرد در حد ۱۰ هزار تومان به او قرض بدهند. کارگری که جنازه‌اش را پیدا کرده بود هم می‌گفت چند ساعت قبل از این اتفاق، همسرش تماس گرفته بود خبر بدهد که در خانه مهمان دارند. دو روز بعد از حادثه با همسرش صحبت کردم. هنوز داغ‌دار بود و انگار من بازجویی، چیزی باشم پاسخ می‌داد؛ «من بهش حرفی نزدم. فقط گفتم از شهرستان مهمان آمده. موقع برگشت یک چیزی بگیر که جلوی غریبه‌ها آبروداری کنیم. توی خانه چیزی نداشتیم. نمی‌شد غذایی که خودمان می‌خوریم را جلوی مهمان رودر بایستی‌دار بگذاریم. نمی‌دانستم می‌خواهد چنین بلایی سر خودش بیاورد وگرنه لال می‌شدم اگر مہی گفتم»

تصویر دوم؛ روستای فدشک یک جایی وسط کویر است. حدود ۴۵ کیلومتر با بیرجند فاصله دارد؛ پرت و دورافتاده و متروک. فردای روزی که کارگر معدنی در حیاط خانه‌اش خودسوزی کرد به آنجا رفتم. توی حیاط هنوز بوی گوشت سوخته می‌آمد. شب قبل خانواده‌اش هم نه از صدای فریاد مردی که در آتش می‌سوزد، بلکه از بوی سوختن گوشت آدم زنده از خواب پریده بودند. با دکتر کشیک بیمارستان امام رضا هم که حرف می‌زدم برایش عجیب بود که چطور این مرد در هشیاری بیشتر از یک دقیقه

سوختن بدنش را تاب آورده اما فریاد زده است. همسرش، پیرزنی که گریه صدایش را بریده بود، با کمک پسرش فهماند که مرد کاملاً ناامید شده بود. ۱۷ ماه حقوقش را نداده بودند و او هیچ از دستش بر نمی‌آمد. هر بار که به سراغ طلبش از معدن می‌رفت او را به یکی از نهادها و سازمان‌هایی می‌فرستادند که او حتی نمی‌توانست تابلوی سردر ساختمانش را بخواند، چه رسد به کاغذبازی‌های بیهوده‌ای که او را بیشتر از پیش گیج می‌کردند و ناامید. درک نمی‌کرد چرا بعد از ۳۰ سال کارکردن در معدن باید برای گرفتن حقش از این اتاق به اتاق دیگر برود و حرف‌های عجیب و غریب بشنود و آخر سر هم جواب سربالا بگیرد. پسر ۱۶ ساله این مرد هم کنار کوره‌های آجرپزی کار می‌کرد یا برای پیمانکاری از کوه سنگ می‌کند و این قبیل کارها. می‌گفت: «دست‌هایم را از پدرم قایم می‌کردم. حرص می‌خورد وقتی پینه‌های دستم را می‌دید.» این مرد روز آخر زندگی‌اش به معدن رفته بود. همسرش که او را همراهی کرده بود، می‌گفت وقتی داشتیم می‌رفتیم دخترم بهانه می‌گرفت که یک ماه دیگر باید به مدرسه برود و روپوش ندارد. او به دخترم قول داد که برایش روپوش مدرسه بخرد. به محل کارش که رسیدیم به مالک معدن التماس کرد که لااقل ۵۰ هزار تومان از طلبش را بدهند. گفتند فردا بیا. از این فردها زیاد شنیده بود. موقع برگشتن می‌گفت «خدا هم به این جور زندگی کردن من رضا نیست. تصویر سوم؛ در خردادماه ۸۶، کارگر کفکار رشت پس از گذراندن یک نیم روز سرشار از تحقیر و کتک، به اندازه پول تاکسی از همکاری‌اش قرض گرفت تا سریع‌تر خود را به کارخانه برساند، طنابی به لوله‌های سقف گره بزند و باقی ماجرا. مالک خصوصی صبح آن روز با کمک نیروهای انتظامی، کارخانه را از ابزار تولید خالی کرده بود. کارگران ۱۱ ماه بدون هیچ حقوقی سرکرده بودند و اینک تنها امیدشان با فروش ابزار تولید کارخانه نابود می‌شد. همه می‌دانستند کار تمام است اما تنها کسی که به وضوح پایان کار را دید، او بود. جنازه او را حوالی ساعت یک بعدازظهر پیدا کردند. در آن وقت که خبر را به خانواده‌اش رساندند همسرش در مزرعه همسایه کارگری می‌کرد، پسرش سرباز بود و چون پول مسافرت نداشت هشت ماه به مرخصی نیامده بود و

## نعل وارونه ی حکمتیست ها

اساس موضوعی باید مباحث-اش را مرتب و مدون سازد؟

از ریشخند مبارزات پیشمرگان؟ از تسخر مفاد ومصوبات کنگره ی یک یا تبلیغ دست آوردهای کنگره ی شش؟ از نفی ناسیونالیسم کرد بدون اشاره ی تلویحی به مصادیق نظری آن در کومه له ی امروز تا اتهام "وزارت اطلاعاتی" و "ننوتوده-بی" به جریان "اتحاد سوسیالیستی کارگری"؟

از نامه ی کمیته ی اجرایی این سازمان نسبت به مواضع اپورتونیستی بهرام رحمانی یا از فحاشی های مکرر به ایرج آزرین و رضا مقدم؟ از نقد پاسیفیسم نظامی یا دفاع از نظام دهی خیالی به تفکر موهوم میلیتانتی؟ از سیستم اردوگاه داری یا فرمان حمله به آن؟ از حادثه ی دست گیری شعبی زکریایی به سال ۱۳۵۴، نقل قول ابتر و بی ربط از کاک فواد مصطفی سلطانی و دکتر جعفر شفیعی یا ماجرای عروسی عبدالله مهددی و حضور فلان آخوند روستایی در آن مراسم؟ از مجلس ترحیم بهمان پیشمرگه و احتمال فاتحه خوانی چند عضو حزب کمونیست یا ثبت اولین فاتحه علیه مذهب به قلم حضرت لیدر و لابد درخواست تعلق جایزه ی نوبل آته ایسم برای ایشان؟ از دادگاه-های صحرایی کومه له<sup>۱</sup> یا به قول کرورش خان از لومپنیسم و دستمال یزدی و زورگیری پیشمرگان؟ از رفتار "ارتجاعی" و "ضدمدرن" و "ضدشهری" و "ضدتهرانی" ناحیه ی اورامانات کومه له یا وقایع اتفاقیه ی روستاهای سلامت و تورجان و بژوه و ...؟ از ارسال اسلحه برای مام جلال یا جنگ با حزب دموکرات؟ از سوسیالیست تر بودن عبدالرحمان قاسملو یا دعوی پیکار و حزب؟ از این که چرا در کومه له انشعاب فمینیستی مطابق میل VOA و CNN و BBC رخ نمی دهد تا کمپین یک میلیون امضا تکمیل شود، از نقض "حقوق بشر" اسیران جنگی توسط پیشمرگان کومه له<sup>۲</sup> یا ...؟

و سرانجام از بی شرمی آمدی که جان بی مقدار و خوار خود را مدیون شهامت همان پیشمرگانی است که اینک به بی شهامتی و فقدان جسارت متهم شان می کند؟ باز هم به قول شاملو :

"ما [بخوانید کمونیسم کارگری] بی چرا زنده-گانیم/ آنان به چرا مرگ خود آگاهان."

به عبارت دیگر سوال من این است: نقل سخن یا مرکز نقد لیدر کجاست؟ و ما

(شنونده) در کجای بحث ایستاده ایم؟ و با لیدر درویش مسلکی که نمی داند "به کجای این شب تیره بیاویزد قبای زنده خود را" و در نتیجه به آشفته گویی و هذیان خوانی و هل من مبارزه طلبی ذن کیشوتی در می غلند، چه باید بکنیم؟ آسیاب بادی هم که دم دست نیست تا کوروش و رفقای اش را به جنگ علیه آن گسیل کنیم.

به اعتبار آن چه گفته شد اگر این متن، مقوله یا مقاله یی پراکنده است، تقصیر من نیست. مدعی العموم گریبان شیخ الشیوخ حکمتیست ها را بگیرد.

من با این نظر کوروش مدرسی موافقم که کومه له نتیجه ی یک ضرورت یا واقعیت تاریخی است. چنان که بسیاری از رخ نمودهایی که شناسنامه ی کومه له را سفید و خاکستری و رنگی کرده اند نیز برآیند همان فرایندهای اجتناب ناپذیر تاریخی بوده است. بر همین اساس درک این واقعیت که کومه له زمانی به صورت بی قید و شرط از رژیم عراق (صدام) تجهیزات جنگی می گرفته همان قدر ساده و منطقی است که فهم حضور اردوگاه فطی کومه له در کردستان عراق. کما این که چنین درکی زمانی مشکل و هضم ناپذیر شود که یک محفل چند نفره به اسم "کمونیسم کارگری" برای خیال باقی های منتج به کسب قدرت سیاسی؛ خود را مجاز به تماس و مذاکره با همه ی دولت های جهان به جز ایران و عراق و دریافت کومک مالی از همه جا از جمله اسرائیل می-شمارد. (بنگرید به: اعلامیه ی حزب و قدرت سیاسی، حککا).

فلان سال، در ادوار پُرادبار و تیر و تار سپری شده ی مردم کهن سال؛ در اعماق سرخ روستاهای کردستان (میان بوکان سفر مهاباد) دبیرکل وقت (عبدالله مهددی) عروسی کرده و ملای روستا نیز به هم راه چند نفر شمشال زن و جوزله نواز (ساز محلی) در مراسم توشیح و قرائت خطبه ی محرمیت و خطابه-ی عقد حضور داشته اند. کومه له چه کند که نادر بهنام خوش سلیقه برای تزیین آن مراسم به جای اجرای زنده ی ناصر رزازی و نوارهای مرده ی مرحوم حسن زیرک از گروه رولینگ استونز و جناب میک جگرز برای سرگرمی<sup>۳</sup> روستاییان کرد منطقه و اندک رفقای حاضر در آن جشن دعوت نکرده بود! کومه له چه کند که آن زمان مصطفی صابر پسر بچه-یی لوس بیش نبود و نمی توانست برای جنیفر لویز و متونا (کعبه ی موسیقیایی کمونیسم کارگری و البته مکعب

های هنر بُنجل سرمایه داری) دعوت نامه ی حضور در مراسم شادی عروسی ایمیل کند و به جای شعرهای شاملو از رقصان "کانال جدید" بهره بگیرد!

غالب پیشمرگان کومه له از میان مردم روستا برخاسته بودند. آنان نه "مارکس زمانه" بودند و نه آنتی دیورینگ انگلس را خوانده بودند. واقعیت این است که بخش عمده یی از سمپات های اصلی تشکیلات شهر کومه له نیز تا آستانه ی حضور سران ا.م.ک در مناطق آزاد مانده از وجود جزوه های "سه منبع و سه جزء" و "اسطوره ی بورژوازی ملی مترقی" بی خبر بودند. صاحب این قلم و تعدادی از رفقا از جمله رفقای جان باخته محمد و احمد محمدی از اعضای مرکزیت رزمنده گان پس از ضربه ی سال ۶۰ به عنوان اولین کسانی که از تشکیلات پیکار و رزمنده گان به محفل سهند تمایل نشان دادیم، به سختی قادر بودیم رفقایمانند نظام حسنی، صلاح حسنی، محمد صالح سهرابی (پیکار)، عمر فیضی، علی خاکی، رسول حامدی (کومه له) و ... را مجاب به پذیرش بعضی مباحث بدیهی مارکسیسم کنیم. حتا زمانی هم که نادر بهنام (ژوبین رازانی) برای ورود به مناطق آزاد به خانه ی تیمی من آمد و با همان استدلال های "برنامه"<sup>۴</sup> و سه منبع و سه جزء با یکی دوتن از رفقای تشکیلات شهری پیکار و کومه له بحث کرد و بعدها این مباحث در سطح گسترده یی میان بچه ها توزیع شد، باز هم خیلی ها مقاومت می کردند. این مقاومت ها تا تشکیل حزب کمونیست ایران (حکا) ادامه داشت و ...

قصد من تاریخ چه نویسی نیست. می خواهم بگویم افق محدود سیاسی و تنگنای مبارزه ی تشکیلاتی نظامی به گونه یی راه مطالعه و نقد و بررسی آرای مختلف را تنگ کرده بود که من ناچار در قرارهایم با یکی از اعضای اصلی و سابق ا.م.ک در تهران؛ جزوه های دست نوشته یی را که در یک قوطی کبریت جاسازی شده بود تحویل می گرفتم و با هزار مکافات توسط یک دستگاه قرون وسطایی که نام اش را گذاشته بودیم "نینا" تکثیر می کردم و ... آری وضع چنان بود. آن هم در شهر. در چنان شرایطی بعضی رفقا به جای گوش دادن به نقدهای ما؛ ترجیح می دادند ادای ما را درآورند. وضع روستاها در اوضاع و احوال نابه سامان سال های بعد از شهربور ۵۸ ناگفته پیداست. رژیم با تمام قوا به کردستان یورش آورده بود و تنها راه ممکن مقاومت نظامی بود.

از سوی دیگر به جز نیروهای سازشکار و



← واپسگرای حزب دموکرات و افراد مرتجع مذاکره کننده با گروه داریوش فروهر مفتی زاده؛ خان ها و بگ های مرتجع و گروه هایی مانند سپاه رستگاری و دیگران نیز مانع بزرگی در راه بالنده گی جنبش چپ به شمار می رفتند.

کوروش مدرسی هم دروغ می گوید، هم اتهام ناروا می زند و هم از طریق رجزخوانی داش مشدیانه تاریخ واقعی کومه له را تحریف می کند. در روزگار سیاه و تلخ ناشی از تاخت و تاز همه جانبه ی رژیم در حالی که همه ی ذهن و عین رهبری و پیشمرگان کومه له معطوف دفاع از کردستان بود و این دفاع چهره ی دیگری از تقابل علیه تعرض به جنبش چپ که به کردستان پناهنده شده بود نیز محسوب می شد، آری در آن اوضاع نه از تلویزیون "پرتو" خبری بود تا "رییس جمهور مدرسی" کمپین لغو مجازات اعدام راه بیانازد و نه از تلویزیون "کانال یک" رضا پهلوی نشانی بود که علی جوادی و آذر ماجدی در کنار دلکان سلطنت طلب از تعریف سکولاریسم و آزادی سکس موعظه سردهند و نه "کانال جدید" راه اندازی شده بود که مینا احدی به عنوان یکی از "چهل زن برگزیده ی" جهان سرمایه داری [سایت "روزنه"] در کنار آنجلینا جولای خیالی برای حقوق لگدمال شده ی دختران عضو "تحکیم وحدت" مجلس نوحه سرایی راه اندازد. نادر بهنام نیز هنوز آن قدر مشهور نشده بود که علی رضا میبیدی و سایر تلویزیونهای لس آنجلسی با او مصاحبه کنند. در چنان شرایطی فقط محمد کمالی بود و ده نگی شورشی نیران (صدای انقلاب ایران) که با صدایی گرم در تمام کردستان تنین می انداخت و از دیوار پارازیت ها عبور می کرد. در چنان احوالی صحبت بر سر "روسری یا توسری" زنان کرد مناطق آزاد نیز مطرح نبود. سهل است اگر فرصتی پیش می آمد به شهادت تمام زنان روستاهای کردستان از سرشویو مریوان تا مکریان سقر و ترگور مهاباد و آویهنک سنندج و غیره پیشمرگان دختر کومه له به زنان و دختران روستایی آموزش های مختلف زنده گی سالم ارایه می کردند. کوروش مدرسی که دیگران را به انصاف فرامی خواند خوب است خودش نیز کمی انصاف داشته باشد.

کدام لمپنیسم؟ کدام دادگاه صحرایی؟ شما که شعار لیبرال ها را ارزان می خرید و پس

از احتکار گران می فروشید و "اساس سوسیالیسم را انسان می دانید" لااقل کمی انسان باشید. کمی هم سیاسی باشید. آن وقت اگر فرصت شد کمی هم واقع بین و تاریخی باشید. اگر تاریخ سیاست گذشته است، به یاد بیاورید سخن رانی نادر بهنام را، آن زمان که از نحوه ی شکل بندی ا.م.ک سخن می گوید و از این موضوع یاد می کند که یکی از دلایل راحت جذب شدن محفل سهند در کومه له (یا برعکس) این بود که آن ها نیز مثل ما فحش می دادند و شوخی می کردند (نقل به مضمون). آیا در اوضاع دشواری که پیشمرگان کومه له برای پانسیمان زخم های خود دو سانت باند پیدا نمی کردند، بستن یک دستمال گردن چنان جرم بزرگی محسوب می شود که می باید در یک "نقد تاریخی"!! محلی از اعراب بیاید؟ تازه اگر قرار بر لمپنیسم هم بوده باشد همین رفقای فعلی شما در حزب حکمتیست (حمه سور، مظفر محمدی، خالد حاج احمدی ...) کم لمپن نبودند. زمانی که من به اتفاق یکی از رفقای مرکزیت رزمندگان به اسارت حزب دموکرات در آمده بودیم، اتفاقاً همین عربده های آزادی خواهانه ی فرمانده ی گردان کاوه بود که اسباب نجات ما را رقم زد.

کوروش مدرسی تمام زور خود را می زند تا کومه له و حزب کمونیست ایران را به دفاع از ناسیونالیسم کرد متهم کند. اتهامی مزورانه. او از رابطه ی ریفقانه ی "اتحاد سوسیالیستی کارگری" با "حزب کمونیست" و "کومه له" شاکمی ست و فراتر از این ها به وضوح و به شیوه ی بی بجه گانه حسادت می ورزد. این بخل سخیف چنان آشکار است که در چند مصاحبه ی رفیق کوروش با پرتوتی. وی تحت عنوان سواری دادن کومه له به "جریان ابرج آذرین" بیان می شود. رفیق کوروش در شرایطی پراتیک میلیتانت کومه له را به ماجراجویی و ناسیونالیسم کرد متهم می کند که خود "گارد آزادی" را که همان ورژن درجه ی سه گردان "کاک فواد" است به سرکرده گی عبدالله دارابی راه انداخته است. منتها با شعاع حرکتی بسیار محدود و البته سخت بی تاثیر و فروتر از هیچ. گارد آزادی برای تخریب عمارت خامنه یی و رفسنجانی و خاتمی فقط تا نزدیکی جاده ی مریوان نفوذ (جوله) می کند و با توزیع چند پوستر منصور حکمت فوراً غیب می شود. پوسترها را کسانی می گیرند که برای خرید جنس ارزان و قاچاق به مریوان آمد و شد دارند و خواب نادر بهنام را نیز ندیده

اند و با اردنگی نیز نمی توان آنان را به خواندن جزوه های جادویی حکمتیست ها مجاب کرد. کوروش مدرسی از فشار کومه له بر زنان پیشمرگ در سال ۱۳۶۰ انتقاد می کند اما در گاردآزادی خود رفقای زن از جمله آذر مدرسی حضور ندارند. البته کوروش عزیز به آپارتاید جنسی در حوزه ی نظامی گری گاردآزادی معتقد نیست. گاردآزادی پس از یک سلسله زد و خوردهای خونین اینترنتی یکی پس از دیگری کارخانه های کردستان را تسخیر کرده و برای مصاحبه ی ایران خودرو و شرکت نفت خیز برداشته است و می خواهد مانند خمینی پول نفت را به در خانه های مردم ببرد!!!

راستی شما که این قدر به ناسیونالیسم کرد می تازید لطفاً برای یک ساعت هم که شده گاردآزادی خود را به میدان شوش یا یکی از کوچه پس-کوچه های نازی آباد (محل شهادت احمد زیرم) بفرستید.

فرمان حمله ی کوروش مدرسی از طریق تلویزیون پرتو و اینترنت به بازی بچه ها شبیه است. روی تارنمای اینترنت می توان هر رژیمی را به صورت سوپژکتیو ساقط کرد، هر جنبش دانشجویی را به شکل ابژکتیو به مسلخ فرستاد و برای ایزگم کردن به ایرج آذرین و فلان مقاله ی سایت "تریبون مارکسیسم" ناسزا گفت. اما وقتی که این پلی استیشن مهیج وخسته کننده به پایان رسیده، آن گاه در غیاب جنبش های اجتماعی تنها چیزی که ته دیگ باقی می ماند یک مشت شعار تو خالی موصوف به کسب قدرت سیاسی است که پیشیزی نمی ارزد. در مقایسه با بلانکی، حکمتیست ها دست همه ی بلانکیست های تاریخ را بسته اند و برای آن که خود را در مرکز ثقل جنبش چپ جهانی بیابند لاجرم حریف را با عبارت پوشالی "نئوتوده یی" متهم به چیزی می کنند که خود نیز قبول ندارند. حتا اگر ساده لوحی خوش بینانه یی را که حکمتیست ها برای تخریب برج و باروی رژیم تبلیغ می کنند باور کنیم در پایان معرکه ی ایشان آن چه که متصور تواند بود صحرای محشری ست از کشته های پشته گون کارگران و دانشجویان که بی شبهه قتل عام برده گان تحت فرماندهی اسپارتاکوس را تداعی می کند. معنای سر راست آوانتوریسم حکمتیست ها، که یک بار در ۱۳ آذر ۱۳۸۶ و ادعای کذابی پس از آن دوره شده و به سلاخی و عقب نشینی جنبش دانشجویی انجامیده چندان تکرار ناپذیر است که ملودرام درآمد بازی را از همان ابتدا به کمدی کلاسیک تبدیل می کند! دست از این گنگستر بازی و هفت-تیرکشی

← پلاستیکی بردارید رفقا!

ناسیونالیسم کرد، برای توپ و تشرهای توخالی کوروش مدرسی لغله و بازیچه بی بیش نیست. مریدان او همه گی از درون جنبشی بیرون آمده اند که امروز به اتهام ناسیونال شوونیسم به چهار میخ کشیده می شود. کوروش ناگزیر است برای پاک سازی همه ی خاطرات تلخ ناسیونالیستی و تیریه ی خود از برجسب ناسیونالیسم کرد دست کم یک خانه تکانی فوری اطراف خویش انجام دهد. او باید ابتدا رییس تلویزیون پرتو را که هنوز کلمات فارسی را با واژه های کردی مخلوط می کند کنار بگذارد و برای اثبات ژست انترناسیونالیستی اش فردی فارس زبان استخدام کند که نه لهجه ی انگلیسی - آمریکایی هم داشته باشد (مانند ابراهیم یزدی). همچنین او برای زودن همه ی خاطرات تلخ ناسیونالیسم کرد از پیشینه ی "حکمتیسم" چاره بی جز پیش گیری از مصاحبه های مکرر تلویزیونی فاتح شیخ و رحمان حسین زاده ندارد. بیننده گان تلویزیون پرتو به محض مشاهده ی این رفقا همان کومه له بی را نداعی می کنند که کوروش مدرسی حکم انحلال آن را صادر فرموده است. طفکی فاتح شیخ! که وعده ی تحقق یافته ی ریاست دفتر سیاسی حزب حکمتیست او را از وادی ادبیات رومانیک به عرصه ی تیر و تپانچه کشانده است! گمان می کنم او هنوز هم آرزوی باز نویسی یکی از رمان های عاشقانه و البته دخترکش و زرد خواهران برونته را فراموش نکرده است!!

از میان همه ی گرد و خاک راه انداختن های خلیفه ی حکمتیست ها یک اتهام دیگر نیز به دلیل فراوانی بس آمد آن در گوش شنونده رسوب می کند. انفعال کومه له در برابر مذهب.

اصولاً این فرمان هجوم همه گانی علیه مذهب آن هم فقط اسلام نوع ایرانی و عراقی که امروز در قبیله ی سه گانه ی "کمونیسم کارگری" تبلیغ می شود برای نخستین بار به صورت علنی در اطلاعیه ی "حزب و قدرت سیاسی" توسط منصور حکمت صادر شد. در این که مارکسیسم نه فقط ضلع مشترکی با مذهب همه ی مذاهب ندارد و تفکری دین ستیز و مذهب گریز است شکی نیست. در این که سوسیالیسم، نظامی سکولار است نیز تردیدی نیست. اما این گونه نیز نیست که کمونیست ها تمام وظایف مبارزه ی طبقاتی خود را که در اولویت راهبردی آن نبرد بی امان علیه

سرمایه داری نشسته است. به فراموشی سپارند و تا حد لیبرال های قرن هفده و هجده نزول کنند و هدف اصلی مارکسیسم را تا اندازه ی قوم ستیزی و نژاد پرهیزی و مذهب گریزی مطلق تقلیل دهند. مشکل حکمتیست ها از آن جایی شروع شد که منصور حکمت "کمونیسم کارگری" را مساوی "مدرنیسم و آته ایسم" قرار داد. البته که سوسیالیست ها هم مدرن هستند و هم آته ایست. اما این دو مولفه فقط چند واحد از یک مثنی عظیم فکری به نام مارکسیسم لنینیسم است نه همه ی آن. همان قدر که مارکسیست های سوئدی و انگلیسی نیازی به مدرن خواندن خود ندارند، کم یا بیش همان اندازه نیز مارکسیست های ایرانی از اعلام چنین مولفه ی بدیهی بی مستغنی اند.

اگر بورژوازی و ایده-تولوژی غالب بر آن (لیبرالیسم و نئولیبرالیسم) با شعار آزادی و برابری به دوران مدرن رسیده است در مقابل مارکسیسم به عنوان یک مثنی و مکتب انقلابی علیه مالکیت خصوصی و له اجتماعی کردن وسایل تولید شکل بسته است. هیچ الزامی وجود ندارد که کارگران برای از میان برداشتن مالکیت سرمایه داران بر ابزار تولید، ابتدا به مصادره و تخریب مسجد یا کلیسای کارخانه ی خود اقدام کنند. دعوی بی که منصور حکمت و مریدان اش علیه اسلام خامنه بی و آخوندها راه انداخته اند، البته در اردوگاه "مجاهدین خلق" و سکولارهای قرن هجدهمی طرفداران فراوانی دارد اما کمونیست ها هوش مندتر از آن اند که در میدان مناقشه ی آته ایسم و تئولوژی یقه درانی کنند. رفقا! لطفاً مارکس را تا حد بنتم و احمد کسروی ساقط نکنید! به عبارت دیگر کیفر خواست اصلی سوسیالیسم نه علیه مذهب که توجیه گر و روبنای نظام های برده برداری، فئودالیسم و بورژوازی سنتی بوده بلکه علیه طبقه ی سرمایه دار و نظام ارتجاعی سرمایه داری شکل بسته است. با استدلال منصور حکمت می-توان ژنرال های لائیک ترکیه را متحد انقلابی "کمونیسم کارگری" دانست و کسی دوتوکویل لیبرال را سوسیالیست-تر از انگلس مارکسیست خواند!

کومه له به عنوان یک جریان چپ رادیکال زمانی وارد مبارزه ی سیاسی نظامی میدان کردستان شد که مرکز ثقل نزاع نه در مساجد، بلکه از یک-سو میان خان ها و روستاییان در جریان بود و از سوی دیگر با حمله ی نظامی رژیم تشدید شده بود. این مبارزه، قبل از تحولات بهمن ۱۳۵۷ در گرفته بود و در یک مورد خونین به

شهادت دو شخصیت بارز چپ، (رفقا یحیا خاتونی و انور ماجدی) انجامیده بود. دعوی بی که به جان باختن این دو رفیق کمونیست در جنوب سقز (منطقه-ی کرفتو) منجر شد در خصوص بالار فتن قران بر سرنیزه-ها (جنگ صفین؟! ) نبود. مبارزه برای لغو آپارتاید جنسی و ایضاً بی حجابی یا آزادی زنان نیز در کار نبود. معلوم است که رفقای زن پیشمرگه در شرایطی نبودند که مانند مرسده ی قایدی و آذر ماجدی و آذر مدرسی و ... با پوششی در حد یک دوبنده و چاک-سینه ی عریان در میان مردم ظاهر شوند. و علیه "قداست پرده ی بکارت" (دوشیزه گی) موعظه سردهند پوشش آن رفقا هیچ ربطی به اندیشه ی سوسیالیستی و تفکر چپ حاکم بر کومه له نداشت. احتمال می دهم که نمی شود روی شلوار جین فانوسکه بی با بیست خشاب کلاشنیکوف بست. احتمال می دهم حمل یک مسلسل سبک شانه های زنی را که فقط یک دوبنده مانند گوبنده ی تلویزیون پرتو پوشیده است زخمی کند. آن پوشش در آن شرایط مشخص هیچ ربطی به مذهبی بودن رفقای دختر پیشمرگه نداشت. حالا اگر یکی از روستاییان به تعبیر کنایی رفیق کوروش در اوج گرمای تابستان کواپاتول پوشیده است، ... شرمنده ام. فضای داخل استودیوی تلویزیون پرتو و کانال جدید با اوضاع جغرافیایی کردستان یک دست نیست. بی چاره چپ های ایرانی که حول چه مباحثی مچ گیری می کنند کواپاتول!!! این قدر هست که در سال های مورد بحث همه ی منازعه پیرامون زمین شکل بسته بود و رفقا یحیا خاتونی و انور ماجدی (که اولی در سقز و دومی در روستای مولانا آباد معلم بودند) به طرف-داری از زحمت کشان و دهقانان به منطقه رفته بودند. این که در کردستان پرولتاریا به مفهوم کارگر صنعتی وجود نداشت، گناه کومه له نیست. این که بعضی از رفقای آن زمان تحت تاثیر شرایط اقتصادی وقت کردستان از نظریه ی منسوخ "نیمه فئودال نیمه مستعمره" دفاع می کردند و به نوعی سمپات افکار مانو بودند، فقط بخشی از تاریخ چه ی کومه له و گوشه بی از مبارزات دهقانی مردم کردستان را شکل می دهد که برخلاف تحلیل شبه لیبرالیستی کوروش مدرسی، هم مایه ی افتخار است و هم هیچ ربطی به بعضی مصوبات کنگره ی اول ندارد. در چنان دورانی که اولویت های مبارزه ی سیاسی نظامی از درون اعتلای جنبش اجتماعی مردم کردستان مشخص شده بود برافراشتن پرچم کشف حجاب و مذهب ستیزی از نوع رضاشاهی

گی فریب شعارهای آوانتوریستی شما را نمی‌خورد. شما اسپارتاکوس‌های پوشالی برای نوشتن تاریخ خود به یک جسد یا شبیح هواردفاست جدید از نوع ذبیح الله منصور نیاز دارید. اما جنبش چپ ایران دعوی اسپارتاکوس و دزدان دریایی و سنای روم را به اساطیر سپرده است. همه‌ی واقعیت این است که محافل سه‌گانه‌ی موسوم به "کمونیسم کارگری" به اتکای چند تلویزیون و چندین سایت و به اعتبار چند اکسیون چند ده نفری دچار چند توهم شده است. یکی از این اوهام خود فیلی بینی است. توهم دیگر خود مرکزبینی است. و توهم دیگر نزدیکی به کسب قدرت سیاسی از طریق حزب و کوبیدن پرچم وسط شهر! (مربیان؟!...) در کنار این توهمات اگر چند بیماری از جمله بیماری "همه‌با ما یا علیه ما" بیماری پارانویا، بیماری کودکانی "لیدریازی" و ... نیز اضافه شود آن گاه معلوم خواهد شد حال چه کسی خراب است. آن جا که رفیق کوروش می‌گوید "همه‌ی بزرگان رفتند و حال من نیز خوب نیست!!"

وصف حالی بنوشتم و شد ایامی چند محرمی کو که فرستم به تو پیغامی چند

۱. صحبت‌های لیدر حکمتیست‌ها مرا یاد ادعاهای فرماندهان سپاه می‌اندازد. آن جا که سربازان ساده لوح را از دادگاه کومه‌له و از سر بریدن می‌ترسانند، حزب دموکرات را خوش طینت و مذهبی معرفی می‌کردند و از پاسداران می‌خواستند تا آخرین گلوله علیه کومه‌له بکنند.

۲. علاوه بر مانسته‌گی اتهامات کوروش مدرسی و ادعاهای رژیم علیه کومه‌له، نکته‌ی شگفت‌ناک، ادبیات "حزب الله" گونه‌ی رفیق کوروش است. حضرت آقا آن جا که مکرراً می‌گوید "نگذارید بگم" و ... و علیه کومه‌له به زعم خود افشاکاری می‌کند شنونده را به فضای حاکم بر سال‌های ۵۸ تا ۶۰ می‌برد و شعار "دانشجوی خط امام افشا کن افشا کن" پس از ماجرای سفارت آمریکا را تداعی می‌کند.

۳. توضیح این که منصور حکمت در جوانی قبل از انقلاب گیتار می‌نواخت و به هنگام درگیری مبارزان چپ و رادیکال با رژیم شاه به گروه رولینگ استونز دل باخته بود. میک جگرز (رهبر این گروه) زمان حضور در صحنه لباسی می‌پوشد مرکب از دو نیمه. یک نیمه پرچم آمریکا و نیمه‌ی دیگر پرچم انگلیس. پیدا کنید لبو فروش را!!؟!

بقیه در صفحه ۴

۱۳ آذر ۱۳۸۶ نشان داد که حس آوانتوریستی شما سخت نیرومند است). ت. اگر کوروش مدرسی و سایر دار و دسته‌ی "کمونیسم کارگری" اندکی به قول خودشان انصاف داشتند و یا دست کم چند واحدی از حافظه‌ی تاریخی شان پاک نشده باقی مانده بود و به جای تهدید باز \* چاپ مجلات "شورش" و اسناد کنگره‌ی اول کومه‌له، به ضمیر خود مراجعه می‌کردند به راحتی می‌فهمیدند که در ماجرای پاسیفیسم میلیتانتی کومه‌له اگر واقعیت داشته باشد بیش از همه لیدر نابغه، مولا و مراد مرحوم ایشان حضرت "مارکس زمانه" مشهور به منصور حکمت ایفای نقش کرده است.

ث. تازه شما که لایالی بلدیید چرا خودتان خواب تان نمی‌برد. شما که اهل مصادره‌ی انقلابی هستید و برای این مهم؟! "گارد آزادی" تشکیل می‌دهید چرا خاموش نشسته اید و حداقل وول نمی‌خورید؟ حسین مرادبیگی؛ عبدالله دارابی و مظفر محمدی و سایر نیروهای میلیتانت شما مانند عنکبوت‌های پیر در تارنمای اینترنت اسیر شده و به جای خلع سلاح پای گاه‌های نظامی رژیم مشغول فحاشی به WSU هستند.

ج. تجربه‌ی سی سال گذشته این هوش مندی را باید به کومه‌له بخشیده باشد که نه فریب تحرکات ناسیونالیسم کرد را بخورد؛ نه مانند پژاک آلت دست این و آن شود و نه تحت تأثیر هیاهوی پوچ امثال شما کت اش را در بیاورد و آستین‌هایش را بالا براند و برای هیچ وارد کمین نیروهای رژیم بشود. حافظه‌ی پیشمرگه‌ی کومه‌له هر چه قدر باشد از حافظه‌ی تاریخی فلان دانشجوی جوان، صادق و کم تجربه‌ی آزادی خواه و برابری طلب که به توصیه‌ی شما زیر تیغ وزارت اطلاعات رفت بیش تر است. یک نگاه به سایت خود ببیندازید. مصاحبه‌ی شهرام مدرسی را بازنگری کنید. آن جا که می‌گوید دانشجویان حکمتیست از سر و کول دانشگاه بالا می‌روند و ... هنوز (۲۰ مرداد ۱۳۸۷) مصاحبه‌ی های رمضان حاجی مشهدی (وکیل مدافع دانشجویان آزادی خواه و برابری طلب) روی سایت شماست و این یعنی مصادره‌ی بخشی از جنبش دانشجویی و خلع سلاح آن در برابر بازجویان. همین مانده که زیر قرارداد سفید این وکیل خوش نام را رفیق کوروش مدرسی به عنوان لیدر جدید دانشجویان امضاء کند و حق الوکاله‌ی فرضی را از طریق حق عضویت اعضای افتخاری حزب حکمتیست تامین فرماید!!

با این همه پیشمرگه‌ی کومه‌له به این ساده

← [مدنظر حکمتیست-ها] کم‌ترین کومکی به پیش برد اهداف انقلابی چپ نمی‌کرد. افتخار دریافت جایزه‌ی خروس قندی با آرم صلیب شکسته یا قران سوخته به منظور تحریر و تدوین نخستین مقاله‌ی ضدمذهبی و پخش آن از صدای حزب کمونیست ایران برای همیشه به کوروش مدرسی تعلق خواهد گرفت. اما این جایزه زمانی به رفیق کوروش تقدیم خواهد شد که او برخلاف تیپ موجود در تلویزیون پرتو؛ به رسم همه‌ی روسای جمهور مدرن و آته ایست (مانند الهام علی اف) کت و شلوار بپوشد با پاپیون یا دست کم کراوات خود را برای انجام مراسم تحلیف مقام ریاست جمهوری در ستاد مفتوحه به دست گارد آزادی آماده کند. برای این که رفیق کوروش از هم اکنون نشانی محل تحلیف را بداند، او را به روستای چناره در نزدیکی شهر مربیان ارجاع می‌دهم. جایی که پیدا کردن اش برای رفیق کوروش سخت نیست. به شرط آن-که با عبدالله دارابی هم راه شود.

در پایان نوشته‌ی بی که به تبع سخن رانی کوروش مدرسی (کومه‌له از توهم تا واقعیت) آشفته و پریشان بود این نکته را هم اضافه کنم که شما آقایان حکمتیست که کومه‌له را به انفعال (پاسیفیسم) نظامی متهم می‌کنید لابد این قدر سرتان می‌شود که:

الف: فعالیت نظامی موسوم به پیشمرگه آیتی در سال‌های ۵۸ تا ۶۸ ناشی از وجود و تحرک جنبش اجتماعی رادیکال در غالب شهرهای و روستاهای کردستان بود. ب این فعالیت که به قیمت جان باختن صدها رفیق پیشمرگه تمام شد، به تدریج و به سبب یورش گسترده‌ی جمهوری اسلامی، استقرار پای گاهای سپاه در شهرها و روستاها و از دست رفتن اجباری مناطق آزاد شده، محدود و محدودتر شد و سرانجام نیروی پیشمرگ کومه‌له از عمق کردستان ایران به کردستان عراق عقب نشینی کرد.

پ. در شرایط فعلی و در فقدان پویایی هرگونه جنبش اجتماعی مناسب و بستر ساز فعالیت پیشمرگه آیتی و در حالی که گارد آزادی شما به بیست کیلومتری مربیان نیز دست رسی ندارد، چه گونه انتظار دارید که پیشمرگه‌ی کومه‌له حتماً برای خوش آیند شما دست به ماجراجویی نظامی بزنند و خود را به گوشت دم توپ سپاه پاسداران تبدیل کند. مگر شما چنین می‌کنید؟ (البته کیش دادن دانشجویان به جلو در ماجرای

## مقاله وارده

## نعل وارونه ی حکمتیست ها

### سهراب صبح

شکل بندی فراکسیون و انشعاب در هر تشکل همان قدر بدیهی و طبیعی و گاه اجتناب-ناپذیر است که فی المثل بدون چتر زیر باران رفتن و به تبع آن خیس شدن! در چنان شرایطی هر جریان سیاسی هم-ردیف یا رقیبی از حق اظهارنظر، ابراز خرسندی یا اعلام ناخوشنودی متکی به نقد سیاسی برخوردار است. اما وقتی که در بیانیه ی اعلام وجود یک فراکسیون درون حزبی هیچ افتراق نظری و مرزبندی سیاسی مشخص با خطمشی مرکزیت و گفتمان حاکم بر آن تشکیلات به چشم نمی آید و همه ی صورت مساله پیرامون یک سلسله اختلاف نظرهای سلیقه یی از قبیل طرح اتهام انحصارطلبی به کمیته ی مرکزی خلاصه شده است، آن گاه دیگر سخن گفتن از وجود فراکسیون نه فقط بلاموضوع می شود بلکه بحث پیرامون چیستی ظهور و ماهیت مبهم نظری آن مضحک جلوه می کند. بلاموضوع خصلت شبه فراکسیونی است که اخیراً در کومه له شکل بسته و مضحک شایسته ی توصیف رفتار غیرسیاسی "حکمتیست" هاست که در ماجرای سخن رانی لیدر ایشان از همه سو، سبب ساز "توفان خنده ها"ی مارکسیست ها شده است.

کوروش مدرسی و اعوان و انصاراش در سه گانه های "کمونیسم کارگری" چنان از اعلام وجود این فراکسیون نوق زده شده و بی تابانه از موضعی انحلال طلبانه به استقبال آن شتافته اند که پنداری خبر سقوط استالین گراد به جناب پیشوا ابلاغ شده و یا اگر از این قیاس دل خور می شوند می گویم انگار خبر فروپاشی رژیم سرمایه داری اسلامی توسط نیروهای "گارد آزادی" و نتایج فوری انتخابات زودرسی آشکار گردیده که به موجب آن رفیق

بود، مصداق دقیق همان نماز زودرس نومسلمانی است که پیش از شنیدن صدای چاووشان اقامه بسته و اذان را خوانده بود. به اعتبار همین خواب خوش بود که "لیدر نابغه" ی ما "پرچم حزب و قدرت سیاسی را وسط شهر کوبیده بود!!" شوخی نکنید رفقا! منظور حضرت لیدر البته کباب کوبیده نبود. به قول او "بیابید جدی باشیم! بیابید سیاسی باشیم". بنا به وصیت مولانا لیدر که چند هفته پیش هفته ی قدیس سازی اش را برگزار کردید اگر قرار است جدی و سیاسی باشیم، پس مسایل لطیفه وار و سرشار از هتک و هزل و هجو مطروحه در سخن رانی "کومه له از توهم تا واقعیت چگونه می تواند محک نقد بخورد؟

اگر قرار است جدی و سیاسی باشیم "کثیف" و "نئوتوده یی" خواندن شاخصترین تئوریسین جریان چپ ایران چگونه و با کدام منطق میتواند معیار و امتیاز عقلانی بگیرد؟

رفقای اولترا چپ حکمتیست! لاقول یک چیزی حواله بدهید که در عقل بگنجد. "وزارت اطلاعاتی" خواندن رفیق آزرین مانند آن است که کسی مدعی شود سوپر استار محبوب شما (سرکار خانم مدونا) خواجه یی سرخ پوست از قبیله-ی گوزن سیاه در یکی از قبایل بدوی مکزیک بوده است!!

اگر قرار است جدی و سیاسی باشیم ارزیابی یک سلسله مطالب آشفته-ی به اصطلاح تاریخی و مثلاً افشاگرانه آن هم به روش اخلاق منحن بورژوازی و صیغه-ی خاله زنی چه گونه میتواند بیشتر از وزنه ی یک چوبک فروش دوره گرد اعتبار بگیرد؟

اگر قرار است جدی و سیاسی باشیم آن گاه بررسی نود دقیقه سخن رانی شلوغ، بی نظم، غیرسیاسی، فاقد منطق مارکسیستی، بری از استدلال طبقاتی و ... درست مثل آجیل چهارشنبه سوری، فله یی و درهم برهم چگونه می تواند موضوعیت بیابد؟

اصولاً در این جا مساله این است که منتقد فرضی سخن رانی کوروش مدرسی از کجا باید آغاز کند؟ و بر کدام بقیه در صفحه ۱۲

کوروش مانند جمال عبدالناصر به مقام ریاست جمهوری مادام العمر رسیده و حکم تشکیل دولت ثابت را به نام حمیدخان تقوایی صادر کرده و در همین راستا آقایان محمدهسین مرادیگی و عبدالله دارابی به ترتیب قد و سابقه ی نظامی گری به مقام سرفرمانده و کمیساریای عالی ارتش سرخ منصوب گردیده، "دکتر" علی جوادی به همراه داریوش و شهرام همایون و ابراهیم ویکتوری به سمت سرپرست تولید انبوه شوهای تلویزیونی رسیده، مصطفی صابر در مقام رییس شاخه ی جوانان زورخانه-ی پارک شهر مشهور به "شعبان جعفری" مسوولیت شکستن چند باره ی قبر احمد شاملو را پذیرفته و خانم ها مینا احدی و آذر ماجدی با همکاری شیرین عبادی و نازنین افشین جم نیز سکان کمپین سواری گرفتن از امواج سوم پسافمینیسم را به عهده گرفته اند. شرح تقسیم سایر مسوولیت های شاق و حاق از جمله ابلاغ مذاکره ی مستقیم با بانک جهانی به اصغر کریمی برای دریافت وام کم بهره به منظور جبران کسری حساب جاری تلویزیون های "پرتو" و "کانال جدید" بماند تا بعد! مبارک است ان شاءالله!؟

اما نه! همه ی این ها ممکن است حداکثر رویای خوش بینانه ی لیدر خسته و کلافه یی باشد که از کارزار موهوم مصادره ی اموال سرمایه داران برگشته و نزدیکی های سحر خواب برش داشته است. به قول شاملو:

"ای یاوه/ یاوه/یاوه/ خلاق!/ مستید و منگ؟/ یا به تظاهر تزویر می-کنید/ از شب هنوز مانده دو دانگی / ورتانید و پاک و مسلمان/ نماز را / از چاووشان نیامده بانگی ...."

اجازه دهید نگویم "هر گاوگند چاله دهانی/ آتش فشان روشن خشمی شد...". و اجازه دهید برخلاف شما (حکمتیست ها) مودب باشم و مصداق دهان های "گاوگند" گونه را باز نگویم.

خواب خوش و هذیان سانی که زمانی نه چندان دور از اعمق خاکستری ذهن کودکانه ی "مارکس زمانه" عبور کرده